

ایران رمان | از دولت عشق _ کاترین پاندر

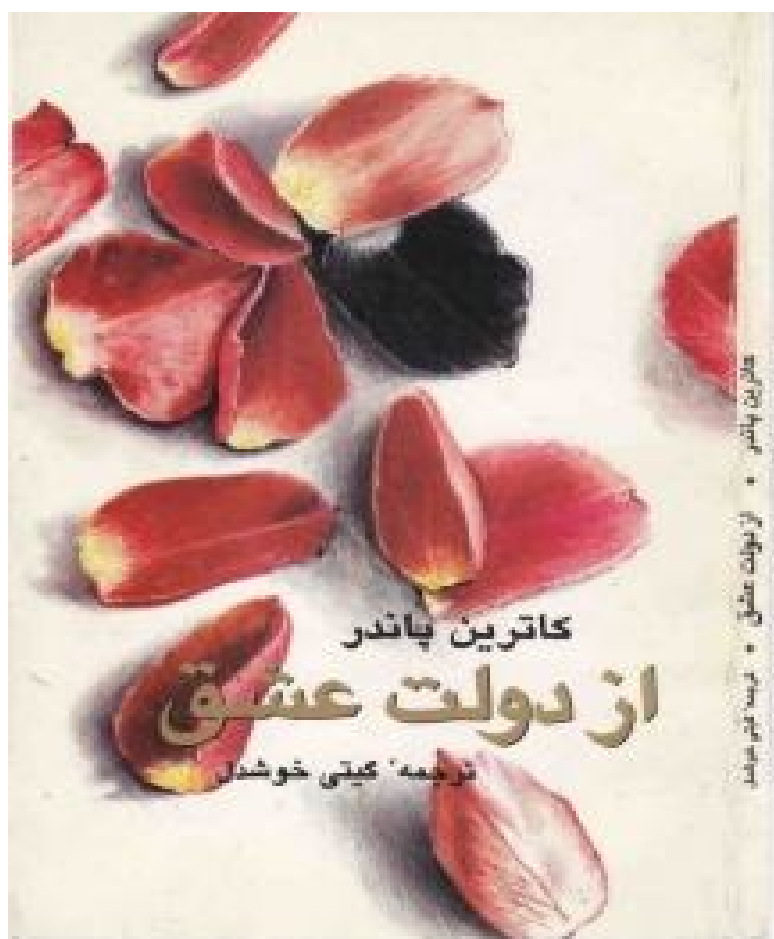
نام کتاب : از دولت عشق
نویسنده : کاترین پاندار
مترجم : گیتی خوشدل

تعداد صفحات: ۱۰۹
انتشارات: روشنگران و مطالعات زنان

IRANROMAN.COM

ایران رمان

www.iranroman.com



یادداشت مترجم

این کتاب که بارها تجدید چاپ شده است نخستین بار در سال ۱۹۹۶ توسط unily school of chrisianily منتشر شد. از سال ۱۹۸۳ حق انتشار آن به خانم کترین پاندر منتقل شد. ایشان در هر چاپ تازه نامه‌هایی را نیز که جالب توجه و آموزنده یافته‌اند، به متن کتاب افزوده‌اند. این ترجمه از روی متنی صورت گرفته است که توسط devorss & company انتشار یافته است. گ.خ.

مقدمه

قدرت چند جانبه عشق

پیام ویژه مولف به خوانندگان

بیشتر مطالب این کتاب، در سال ۱۹۶۰ به صورت رشته ای از مقالات منتشر شده بود. شکل گرفتن آن را به صورت یک کتاب، به ویراستار جیمز.ا. دکر مدیونیم. همت او سبب شد که این نوشته ها در سال ۱۹۶۶ به صورت کتاب منتشر شود.

این کتاب یکی از محبوب ترین کتابهای من است. نخستین گزارشی که درباره اش شنیدم، از جانب بانویی بازرگان در شهر کانزاس در ایالت میسوری بود که پس از مطالعه «از دولت عشق» پشت درفش شفا یافت. پس از آن، گزارشی از گروه زنان بازرگان در میشیگان دریافت کردم که تصمیم گرفته بودند در آغاز جلسات گروهی خود، عبارتهای تاکیدی «از دولت عشق» را تکرار کنند و برای کار و اعضای گروه خود عشق و حمایت الهی بطلبند. چندی نگذشت که عده ای از بانوان میانسال ازدواج کردند. یکی از آنها بیست و پنج سال بود که بیو مانده بود. هرچند مجبور شد کارش را رها کند تا بتواند در کالیفرنیا جنوبی، در خانه یی بسیار زیبا و نزدیک ساحل اقیانوس، با شوهر جدیدش زندگی کند.

از قرار معلوم، تعداد بانوانی که به خانه بخت رفتند انقدر زیاد بود که گروه مجبور شد با اعضای جدید تشکیل سازمان دهد.

در اینجا بعضی از نخستین گزارشهایی را که دریافت کرده بودم برایتان مینویسم. همچنین از ناشرم سپاس گزارم که اجازه دادند این گزارشها به کتاب افزوده شود.

«من پس از مطالعه کتاب از دولت عشق، به شادمانی و خوشبختی وصف ناپذیری رسیدم. در میان کتاب های خودیاری که در ده سال اخیر خوانده ام، این یکی از آن کتاب هایی است که بیش از همه خواندنش را به دیگران توصیه میکنم. نخست، به جویندگان حقیقت، دوم به اشخاصی که در روابط خود دچار مشکلات و سوتفاهمند و سوم به کسانی که جویای کتابی ساده و الهام بخش هستند.

گزارشهایی که در طول سالیان درباره «از دولت عشق» از خوانندگانم دریافت کرده ام چند جانبه بوده است. ریالونشان می دهد که معجزه عشق و محبت چگونه ثروت و توانگری و کامیابی و شفا و سلامت می آورد.

از آلاباما گزارشی دریافت کردم که مردی پس از مطالعه «از دولت عشق» و به کار بستن تعالیم آن توانست همه مطالبات عقب افتاده اش را یکجا وصول کند. از همه جالب توجه تر اینکه به محض اتمام مطالعه کتاب، مرد جوانی که به او بدهی داشت، همان شب برایش پنج اسکنانس صد دلاری آورد!

زنی برایم نوشت: «در بیمارستان روانی بودم که مادرم کتاب شما: «از دولت عشق» را برایم آورد. بلاهای بسیار بر سرم آمده بود که اگر بخواهم چند تای آنها را نام ببرم باید بگویم: طلاق، دسترسی نداشتن به بچه ام، فلج شدن بدنم، و... کشیشی به من گفت که میزان تجربه ام در سی سالگی بیش از آن چیزی است که معمولا مردم در نودسالگی تجربه می کنند.

اکنون از بیمارستان بیرون آمده ام و مشغول کار هستم. بچه ام نزد خودم است، و دیگر بار می توانم راه بروم. اکنون زندگی بسیار خوشی داریم و میخواهیم خانه بخریم. پزشکها به من می گویند یکی از قویترین ادم هایی هستم که در عمرشان دیده اند. من درباره آینده ام خوش بینم و همچنان به

مطالعه کتابم (از دولت عشق) که دیگر از شدت استفاده و مطالعه، کهنه و فرسوده و پر از لکه چای و قهوه شده است ادامه می دهم و با شما مسافتی دراز را پیموده ام».

نامه دیگری دریافت کردم که نوشته بود: من کتاب شما: «از دولت عشق» را به مستاجری که اجاره هایش عقب افتاده بود هدیه دادم. چون وضع مالی اش خراب بود، به این امید که راه حلی بیابد، مشتاقانه آن را پذیرفت. البته از این که همه به فکرش بودند و صمیمانه میخواستند مشکل او حل شود، به راستی سپاسگزار بود. پس تکرار این جمله را آغاز کرد: «عشق الهی در جز جز زندگیم سرگرم کار است».

او که مدام در حال درد و خونریزی بود و تنها علاجهش را جراحی دانسته بودند، به محض فراخواندن عشق الی و طلب کمک از جانب آن خونریزی و دردش متوقف شد. احساس کرد افسردگیش پایان یافته است. دیگر بار توانست به کسب کاربندیشد، و حتی توانست برا کاهش وزن، رژیم لاغری بگیرد.

از دولت عشق، او اکنون دیگر خود را قربانی شرایط نمی داند. من نیز از نگریستن به قدرت عشق و معجزه محبت به وجد می آیم و از دگرگونیهای که درون پیرامون این زن می بینم لذت می برم.

از انگلستان نامه هایی دریافت کردم که می گفت: «به محض مطالعه کتاب» از دولت عشق «ناگهان مردی ۲۷ ساله (هم سن خودم) که همسرش را از دست داده است و از زندگی مرفهی نیز بهر مند است عاشقم شد و با هم ازدواج کردیم. مصاحبت او را بسیار شگفت و دلنشین یافته ام. من همراه برای این کتاب برکت می طبیم، زیرا سعادت را به آن مدیونم.

اما چگونه آرمانهای کتاب از دولت عشق به نویسنده اش کمک کرد: من نیز از کتاب «از دولت عشق» که بر میزان فهم و ادراکم از زندگی افزوده است سپاسگزارم. بسیاری از مطالب این کتاب در نخستین سالهای دهه ۱۹۶۰ نوشته شده بود. آن موقع، من در آپارتمانی مشرف به دانشگاه تگزاس در شهر آستین زندگی میکردم؛ چون همسر در آن دانشگاه تدریس میکرد. ما تازه عروسی کرده بودیم و بسیار خوشبخت بودیم. هنوز این مقالات به صورت متاب انتشار نیافته بود، که به ناگاه شوهرم در گذشت. دیگر نه تنها عشق چز باشکوهی به نظر نمی رسید، خیلی هم شکست و شکاف برداشته به چشم می آمد.

عارفان باستان گفته اند: «نخست تنویر می آید. آنگاه تشرف؛ و از پس اینها، خرمن و موهبت نو.» من پیشاپیش قدرت عشق الهی را آموخته و در باره اش نوشته بودم. این، دوران تنویر محسوب می شد. اما واقعه در گذشت ناگهانی همسر من شاید تشرف ژرفتر من به ساحت عشق بود.

در مابقی سالهای آن دهه، این مجال را یافتم تا با اندیشه های این کتاب زندگی کنم. این اندیشه ها یار و یاور و تسلائی خاطر من بودند. در این دوران بود که درباره عشق الهی، بسیار اندیشیدم و بسیار نوشتم. همچنین در این دوران بود که سخنرانیهای بیشمار را در ایالات مختلف آمریکا آغاز کردم. همواره در طول سفر، در گرما و سرما و پروازهای طولانی شهرهای ناشناس و غریبه و کار با مردمان و محیط های نا آشنا، یک نسخه از کتاب «از دولت عشق» همراهم بود.

اما همواره کار در درون به نمایش بیرونی می انجامد. در سال ۱۹۷۰، دگرگونیهای دلپذیری در زندگیم پیش آمد که سبب شد به شهر سان انتونیو، در ایالت تگزاس نقل مکان کنم. در این شهر بود که با دومین همسر من آشنا شدم و با او ازدواج کردم. شوهرم برایم خانه خرید و من برای نخستین بار در زندگیم صاحب

خانه شدم. چند سال بعد، به شهر پالم درزت در ایالت کالیفرنیا نقل مکان کردیم که سالها در اندیشه اش بودم. در اینجا توانستم در محیطی که سرشار از زیبایی مناطق گرمسیری است، کارم را به شکل دلخواهم آغاز کنم و ادامه دهم. از آن لحظه تا کنون، همواره شاهد پیشرفت و کامیابی در کار و شیو زندگی بوده ام و ایمان دارم که آینده، پیشرفتهای و کامیابیهای عظیمتر برایم در استین دارد. در هر حال، در یافته ام که زندگی من خواه تلخ باشد خواه شیرین، خواه آسوده و خواه ناآسوده، از تاثیر آرمانهای این کتاب نمی کاهد. در طول این سالها، به تجربه دریافته ام هرگاه مردم مشکلات گوناگون خود را با من در میان می نهند، به آنها توصیه میکنم که کتاب «از دولت عشق» را مطالعه کنند.

شاید بپرسید: چرا؟

پاسخم این گفته گاندی است که: «در طول تاریخ، پیروزی همواره طریقت عشق و حقیقت بوده است».

بازگانی اهل میسوری اخیرا برایم نوشت:

سالها پیش، به وسیله کتاب شما: «از دولت عشق» به «نهضت حقیقت» پیوستم. بارها این کتاب را خوانده ام و انقدر هدیه اش داده ام که شمارش آن در توانم نیست. زمانی که به کار بستن آرمانهای آن را آغاز کردم، نخست خودم عوض شدم و نگاه زندگیم عوض شد. از این که به اطلاع شما می رسانم که پس از مطالعه کتابتان، شاهد پیشرفتی عظیم در زندگیم بوده ام، شادمان و خرسندم.

بازرگانی کالیفرنایی برایم نوشت:

«جمله یی که تکانم داد این بود که: عشق از آن رو در دل شما یه ودیعه گذاشته نشده تا همانجا بماند. مادامی که عشق را به دیگران نبخشاید عشق نیست».

از آنجا که عشق الهی، ثروت و توانگری و نور و روشن بینی و هماهنگی و قدرت و شایسته می آورد، ایمان دارم که مطالعه این کتاب، زندگیتان را از بسیاری جهات متبرک می سازد. از شما می خواهم برکتها و موهبتهایی را که از طریق مطالعه این کتاب می ستایند، با دیگران در میان بگذارید و تقسیم کنید.

دوستدار شما

کاترین پاندر

فصل اول

معجزه عشق

چند سال پیش، بازرگانی قدرت عشق را به من خاطرنشان ساخت. در آن وقت، سرگرم نوشتن یک رشته مقاله در باره ثروت و توانگری بودم. قتی درباره مقالاتم شنید، از من پرسید: «درباره عشق چه نوشته ای؟» حیرت زده پاسخ گفتم: «درباره عشق؟» اما مقالات من که درباره ثروت و توانگری است. «بازرگان که مردی سهامدار بود گفت: «می دانم. اما تا مقاله هایی درباره قدرت عشق و قانون محبت نیکخواهی ننویسی که مقاله هایت کامل نمی شوند. محبت بزرگترین راز کامیابی است.»

انگاه درباره قانونی که خودش برای «گشودن گره ها» یافته بود، چنین گفت: «هرگاه فردی را می بینم که گرفتار مشکلات است، آرام می نشینم و برایش موهبت محبت را می طبلم. پس از چند بار تکرار عبارتهای تاکیدی، گویی جریان برق روشن می شود و آن فرد با این جریان هماهنگ می گردد. معمولاً افراد با گرایشها و رفتارهای هماهنگ به سرعت پاسخ مصبت می دهند. اگر نه، باید به تکرار عبارتهای تاکیدی بیشتری ادامه داد. اما دولت عشق بی تردید ثمرات نیکو و هماهنگ به بار می آورد.

در سالهای اخیر، چه بسیار درباره قدرت کامیابی بخش عشق شنیده ایم. روانپزشکی برجسته گفته است که بزرگترین نیاز بشر، نیاز به عشق و محبت است و هیچ انسانی بدون آن نمی تواند سرزند. اگر آدمی به زندگانی خالی از عشق ادامه دهد می پوسد و تباه می شود. محبت عظیمترین قدرت روی زمین است. شنیدن درباره قدرت عشق تازگی ندارد. «روانشناسان اعظم» سده ها پیش در ندای در داد و گفت: در پی محبت بکوشید و از میان سه قضیلت بزرگ ایمان و امید و محبت، محبت بزرگتر است.

در باب سیزدهم رساله اول پولس رسول به قرنطیان می خوانیم: «اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده ام. و اگر نبوت داشته باشم و جمعیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم. و اگر جمعیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی برم. محبت حلیم و مهربان ایت. محبت حسد نمی برد. محبت کبر و غرور ندارد. اطواری ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شوند. خشم نمی گیرد و سو ظن ندارد و از ناراستی و خوشوقت می گردد ولی با راستی شادی می کند. در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید. در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد. محبت هرگز ساقط نمی شود...»

چه بسا با مقاله مشهور هنری دراموند در رساله پولس آشنایی داشته باشید. دراموند در مقاله محبت را «عطیه و موهبت متعالی» میخواند و می نویسد:

«امتحان نهایی دین، دین داری نیست؛ محبت است. در زندگی، به پس که می نگرید می بینید لحظه های خطیر، لحظه هایی هستند که با عشق و محبت دست به کاری زده اید».

آنگاه «دراموند» درباره صور گوناگون عشق و محبت که در رساله پولس می آید گفتگو می کند. درباره فضایی چون صبر و مهربانی و سخاوت و تواضع و ادب و عدم خودخواهی و خوشخویی و صفا و صمیمیت و بی ریایی و آنگاه داستان مردی را می گوید که به مدت سه ماه، هفته ای بار این رساله پولس را خواند و از این طریق، زندگی یکسر دگرگون گردید.

محبت شخصی و غیر شخصی

شاید تصور من و شما از عشق، همان چیزی باشد که پولس رسول توصیف کرده است. می توانیم در محبت شخصی و غیر شخصی، این خصایص را از خود نشان دهیم. در عشق و محبت شخصی می توان نسبت به افراد خانواده و خویشاوندان فمهربانی و نرمش و ادب و عاطفه و تایید و تحسین و ملاحظه و ایثار نشان داد. عشق و محبت غیر شخصی قدر اصل یعنی توانی کنار آمدن با مردم، بدون دلبستگی شخصی و وابستگی عاطفی. برای آفرینش آگاهی و پرورش محبت غیر شخصی و نیکخواهی نسبت به همکاران و آشنایان و همه کسانی که با آنها سر و کار داریم تکرار عبارت زیر بسیار موثر و سودمند است:

«من بدون هیچ گونه وابستگی، همه مردم را دوست دارم و همه مردم نیز بدون هیچگونه وابستگی مرا دوست دارند».

گروهی را می شناسم که به تجربه قدرت عشق و دعاهایی که کلمه «عشق الهی» در آن باشد پی برده اند؛ این گونه دعا را بزرگترین راه حل برای برطرف کردن مشکلات شخصی و شغلی می دانند. افراد این گروه هفته ای یک بار گرد هم می آیند و عبارتهای تاکیدی متضمن عشق الهی را تکرار می کنند. آنها فهرست افراد و موقعیتهایی را که می خواهند از دولت عشق، دگرگونی یا برکت بیابند، با خود به این جلسات می آورند (بدون این که درباره مشکلات این افراد یا این که چنین فهرستی را همراه دارند، با کسی گفتگو کنند) اما هنگامی که دسته جمعی به تکرار عبارتهای گوناگون حاوی عشق الهی سرگرمند، آرام دست خود را روی این فهرست می گذارند و می گویند: «عشق الهی هم اکنون در من و از طریق من به عالیتترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای من و از طریق من سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می آورد.» آنگاه در دل خود برای افرادی که نامشان در فهرست است می گویند: «عشق الهی هم اکنون در تو و از طریق تو به عالیتترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای تو و از طریق تو سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می آورد».

آنها چندین هفته گرد هم آمدند و عبارتهای تاکیدی را بارها و بارها تکرار کردند. آنگاه پی بردند که بسیار آرام و بی سر و صدا، برای هر یک از اعضای گروه و همچنین افرادی که برایشان دعا می کردند- رویدادهای حیرت انگیزی پیش می آید. یکی از خانمهای بازرگان که در رابطه با چند تن از دوستانش دچار سوءتفاهم

وناهاهنکی شده بود، به محض تکرار عبارتهای تاکیدی حاوی عشق و محبت، دید که دوستانش نیز به طرز غیر منتظره ای در این جلسات شرکت جستند و خیلی زود باهم آشتی کردند و صلح و صفا برقرار شد.

یکی دیگر از خانمهای بازرگان این گروه نیز چند ماهی بود که به علت سوتفاهمی با چند تن از دوستانش دچار مشکل شده بود. برای دلجویی و ایجاد هماهنگی و رفع سوتفاهم، به هرکاری که به عقلش می رسید دست زده بود، اما به همه نامه ها و پوزش ها و تلفنها و تماسهایش به سردی پاسخ داده شده و جملگی بی نتیجه مانده بود.

یم شب در حین دعای دسته جمعی- و طلب عشق الهی برای افرادی که در فهرست خود داشتند- این خانم و خانمی دیگر در هوا صدایی شبیه ترکیدن چیزی را شنیدند. خانم دیگر، آن صدا را نشنیده گرفت و زائیده تخیل خود پنداشت. اما پس از خاتمه جلسه، خانم بازرگان نزد او آمد و اهسته و محرمانه پرسید: «صدای ترکیدن را در هوا شنیدی؟ مبادا تصور کنی زائیده خیالت بوده، واقعا اتفاق افتاد. صدای شکستن اندیشه های سختی بود که میان من و دوستانم وجود داشت. اما یقین دارم که امشب - به یمن کلامی که بر زبان آوردیم- عشق الهی هرچه ناهاهنکی و ناملایمت را از میان برداشت، از دولت عشق بود که اندیشه های سخت را شکست.»

از آن شب به بعد، احساس اونسبت به آن عوض شد. غرقه در آرامش و هماهنگی، از این که تفاهم الهی برقرار شده بود و عشق الهی، سوتفاهم و خصومت پیشین را از بین برده بود، مدام در دل خور شکر بجا می آورد.

چند هفته بعد، با این که در اوضاع بیرونی تغییری مشاهده نمی شد، احساس کرد که باید دیگر بار با دوستانش تماس بگیرد. این بار، به جای پاسخ های سرد، آنها به گونه ای عمل کردند که انگار هیچ رویداد ناخوشایندی میان آنها پیش نیامده بود. تفاهم و دوستی و صمیمیت پیشینفدیگر بار برقرار شد و همچنان نیز ادامه دارد.

محبت شخصی و غیر شخصی

شاید تصور من و شما از عشق، همان چیزی باشد که پولس رسول توصیف کرده است. می توانیم در محبت شخصی و غیر شخصی، این خصایص را از خود نشان دهیم. در عشق و محبت شخصی می توان نسبت به افراد خانواده و خویشاوندان فمهربانی و نرمش و ادب و عاطفه و تایید و تحسین و ملاحظه و ایثار نشان داد. عشق و محبت غیر شخصی قدر اصل یعنی توانایی کنار آمدن با مردم، بدون دلبستگی شخصی و وابستگی عاطفی. برای افرینش آگاهی و پرورش محبت غیر شخصی و نیکخواهی نسبت به همکاران و آشنایان و همه کسانی که با آنها سر و کار داریم فکرات عبارت زیر بسیار موثر و سودمند است:

«من بدون هیچ گونه وابستگی، همه مردم را دوست دارم و همه مردم نیز بدون هیچگونه وابستگی مرا دوست دارند.»

گروهی را می شناسم که به تجربه قدرت عشق و دعاهایی که کلمه «عشق الهی» در آن باشد پی برده اند؛ این گونه دعا را بزرگترین راه حل برای برطر کردن مشکلات شخصی و شغلی می دانند. افراد این گروه هفته یی یک بار گرد هم می آیند

و عبارتهای تاکیدی متضمن عشق الهی را تکرار می کنند. آنها فهرست افراد و موقعیتهایی را که می خواهند از دولت عشق، دگرگونی یا برکت بیابند، باخود به این جلسات می آورند (بدون این که درباره مشکلات این افراد یا این که چنین فهرستی را همراه دارند، با کسی گفتگو کنند) اما هنگامی که دسته جمعی به تکرار عبارتهای گوناگون حاوی عشق الهی سرگرمند، آرام دست خود را روی این فهرست می گذارند و می گویند: «عشق الهی هم اکنون در من و از طریق من به عالیتترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای من و از طریق من سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می آورد.» انگاه در دل خود برای افرادی که نامشان در فهرست است می گویند: «عشق الهی هم اکنون در تو و از طریق تو به عالیتترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هم اکنون برای تو و از طریق تو سلامت کامل و ثروت فراوان و سعادت بیکران می آورد.»

آنها چندین هفته گرد هم آمدند و عبارتهای تاکیدی را بارها و بارها تکرار کردند. انگاه پی بردند که بسیار آرام و بی سر و صدا، برای هر یک از اعضای گروه و همچنین افرادی که برایشان دعا می کردند- رویدادهای حیرت انگیزی پیش می آید. یکی از خانمهای بازرگان که در رابطه با چند تن از دوستانش دچار سوتفاهم و ناهماهنگی شده بود، به محض تکرار عبارتهای تاکیدی حاوی عشق و محبت، دید که دوستانش نیز به طرز غیر منتظره ای در این جلسات شرکت جستند و خیلی زود باهم آشتی کردند و صلح و صفا برقرار شد.

یکی دیگر از خانمهای بازرگان این گروه نیز چند ماهی بود که به علت سوتفاهمی با چند تن از دوستانش دچار مشکل شده بود. برای دلجویی و ایجاد هماهنگی و رفع سوتفاهم، به هرکاری که به عقلش می رسید دست زده بود، اما به همه نامه ها و پوزش ها و تلفنها و تماسهایش به سردی پاسخ داده شده و جملگی بی نتیجه مانده بود.

یم شب در حین دعای دسته جمعی- و طلب عشق الهی برای افرادی که در فهرست خود داشتند- این خانم و خانمی دیگر در هوا صدایی شبیه ترکیدن چیزی را شنیدند. خانم دیگر، آن صدا را نشنیده گرفت و زائیده تخیل خود پنداشت. اما پس از خاتمه جلسه، خانم بازرگان نزد او آمد و اهاسته و محرمانه پرسید: «صدای ترکیدن را در هوا شنیدی؟ مبادا تصور کنی زائیده خیالت بوده، واقعا اتفاق افتاد. صدای شکستن اندیشه های سختی بود که میان من و دوستانم وجود داشت. اما یقین دارم که امشب - به یمن کلامی که بر زبان آوردیم- عشق الهی هرچه ناهماهنگی و ناملایمت را از میان برداشت، از دولت عشق بود که اندیشه های سخت را شکست.»

از آن شب به بعد، احساس اونسبت به آن عوض شد. غرقه در آرامش و هماهنگی، از این که تفاهم الهی برقرار شده بود و عشق الهی، سوتفاهم و خصومت پیشین را از بین برده بود، مدام در دل خور شکر بجا می آورد.

چند هفته بعد، با این که در اوضاع بیرونی تغییری مشاهده نمی شد، احساس کرد که باید دیگر بار با دوستانش تماس بگیرد. این بار، به جای پاسخ های سرد، آنها به

گونه ای عمل کردند که انگار هیچ رویداد ناخوشایندی میان آنها پیش نیامده بود. تفاهم و دوستی و صمیمیت پیشینفدیگر بار برقرار شد و همچنان نیز ادامه دارد. عشق در باطن شماس است

شاید شما افرادی را شناسید که علاقه مند به دعای دسته جمعی باشند. با این حال، می توانید از دولت عشق بهره مند شوید. زیرا همه محبت و عشقی را که برای شفا و سلامت و توانگری و ثروت و شادمانی و سعادت دنیا نیاز دارید در باطن خود شماس است. عشق الهی یکی از قوای ذهنی و معنوی خودتان است.

عشق را که نباید برون از خود بیابید. محبت را در درون خود کشف کنید و از طریق اندیشه و کلام و اعمال و دعاها و تاکیدی خویش به بیرون اکند. چون به این کار ادامه دهید، به قدرت کامیابی بخش محبت پی می برید و از دولت عشق، در رابطه خود با همگان پیروز و بر همه اوضاع و شرایط مسلط می شوید. یکی از جامعه شناسان مشهور جهان، در دانشگاه هاروارد، قدرت محبت را مورد بررسی و پژوهش قرار داد، و به این نتیجه رسید که:

عشق را نیز مانند هر فضیلت دیگر، انسان می تواند آگاهانه ایجاد کند و بیرو راند. پژوهندگان متفقا به این نتیجه رسیدند که همانطور که سایر نیروهای طبیعی را ایجاد می کنیم، میتوانیم عشق را نیز بیافرینیم.

پس اگر چنین به نظر می رسد که عشق، شما را نادیده گرفته با بی اعتنا از کنارتان رد شده است، لزومی ندارد که احساس نومیدی و دلسردی کنید. آنان که به تلخی ندا در دهند که زندگیشان از عشق نهی است؛ به اشتباه، عشق را برون از خویشتن جستجو می کنند. اکنون این حقیقت را در بیابید که عشق، نخست از درون آغاز می شود؛ آنگاه به سیمای اندیشه و احساس و کلام و عمل، بیرون فرستاده می شود. تنها زمانی که پرورش عشق درونی را آغاز کنید، میتوانید به اثبات برسانید که شیوی معنوی و علمی و رضایت بخش را در پیش گرفته اید. زیرا تنها در این صورت است که دیگر دستخوش اوضاع و احوال و اسیر مردمان نیستند. بر خودتان وجهانتان مسلط شوید:

رها از هرگونه ترس و آزار و نومیدی و دلسردی. عشق مانند نیروی الکتریسته، همین که روشن شود همه جارا نورانی می کند. به محض اینکه از محبت لبریز شوید، جهانتان درخشان و تابناک می شود؛ اشخاص و اوضاع و شرایط درست را به سوی خود می کشانید، و به این ترتیب؛ بر کامیابی و شادمانی خود می افزایید. چندی نمی گذرد که در می یابید به جای این که دستخوش حوادث دنیا باشید، دنیا به اندیشه ها و احساسهایتان محبت می افریند، جهان پیرامونتان نیز به شگفت انگیز ترین شیوه، با شادمانی به شما پاسخ می دهد. و اینها همه از دولت عشق است!

مردمانی بی شمار در حال اکتشاف این قدرت در همه زمینه های زندگی خود هستند. محبت در حیطه روابط انسانی، معجزه ها میکند. زنی برایم تعریف کرد که با همسرش اختلاف داشت. شوهرش در حال مشاجره، در را به هم کوفت و خانه را ترک کرد. چون شنیده بود که می توان در درون، عشق افرید و آنگاه آن را برون

فرستاد، تصمیم گرفت که برای رفع اختلاف زناشویی خود، از آن سود بجوید. پس آرام شروع به تکرار این عبارت کرد که:

«من از عشق الهی می خواهم که هم اکنون پیوند زناشویی ما را شفا بخشد.»
چندی نگذشت که در آرامی ژرف فرو رفت، و چون از سکوت برخاست، با این یقین که همسرش برای ناهار باز خواهد گشت؛ بی درنگ سرگرم تهیه غذا شد. (حال آنکه تجربه یی که از مشاجرات پیشین داشت، خلاف این امر را نشان می داد.) اما هنوز چیزی نگذشته بود که در باز شد و شوهرش، جعبه شربینی در دست، و بایک دنیا لطف و ضفا به خانه آمد.

از آن پس، مشاجراتشان کمتر و سبک تر شد. در مدتی کوتاهتر از آنچه تصور میکرد، هماهنگی کامل به زندگی زناشویی اش بازگشت.

زنی بازرگان نیز تجربه یی مشابه را برآیم تعریف کرد و گفت که از دولت عشق، زندگی زناشویی اش که مدتها بود بی رنگ و بو و ازار دهنده بود نجات یافته است. زن گفت که هر روز باهم دعوا داشتند، دیگر واقعا از این زندگی به تنگ آمده و کاسه صبرش لبریز شده بود. باخود اندیشید: «این وضع قابل دوام نیست. این طور پیش برویم، زندگی زناشویی ما از هم می پاشد. حتما باید راه چاره یی وجود داشته باشد.»

در طلب یافتن مطلبی امیدوار کننده و آرامش بخش، لحظه یی از جستجو غافل نمی ماند. تا این که به این کلمات برخورد کرد: «عشق، موانع به ظاهر محال را ذوب میکند و از سر راه بر می دارد. محبت، غیر ممکن را ممکن می سازد.»
پیش از هرگاه دچار اختلاف می شدند، مدتی طول می کشید تا صلح و اشتی از میان آنها برقرار شود. اما این بار، چون مدام عبارت بالا را در دل تکرار می کرد، ناهماهنگی و سوء تفاهم تقریبا به ناگاه ناپدید شد و از دولت عشق، آن آخرین مشاجره یی بود که بین آنها در گرفت. از آن وقت به بعد، هرگاه بوی هماهنگی به مشامش می خورد، بی درنگ تکرار می کند: «عشق، موانع به ظاهر محال را ذوب میکند و از سر راه بر می دارد. محبت، غیر ممکن را ممکن می سازد.» تکرار این عبارت همواره فضای زندگیش را روشن و شفاف ساخته است و برایش آرامش و هماهنگی به ارمغان آورده است.

ایا شک دارید که اندیشه ها و کلام سرشار از عشق الهی می تواند در زندگی و امور شما از همین اقتدار برخوردار باشد؟ من، خود، شاهد این تجربه بوده ام. به من ثابت شده است که اندیشه های مهر امیز بسیار سریعتر و کاملتر از آنچه که بتواند به تصور در آید فیه دیگران می رسد. یک روز دلپذیر بهاری، در اتاق کارم سرگرم تمام کردن مقاله یی در باره عشق و محبت بودم که پسر نوجوانم که تمام روز را به بازیهای ورزشی گذرانده بود، خسته و گرسنه به خانه آمد.

وقتی به او گفتم که در حال تمام کردن مقاله یی هستم و کارم بیش از چند دقیقه طول نمی کشد، اهسته اتاقم را ترک کرد. چند دقیقه ای نگذشته بود که احساس کردم در اتاق دوباره باز شد. اما چون ناگهان همه چیز آرام شد، دیگر برنگشتم تا ببینم چه پیش آمده است. چند دقیقه بعد که کارم تمام شده بود، دریافتم که پسرم دیگر بار

برگشته و دوشاخه گل سرخ را که در آن نزدیکی چیده بود، روی میز کارم گذاشته بود و بی آن که حرفی بزند، از اتاق بیرون رفته و صبورانه منتظر مانده بود. البته او نمی دانست که مقاله ام در باره عشق است. پیش از آن نیز هرگز برایم گل نیاورده بود. اما در آن لحظه، با ارمانها و اندیشه هایی که در سرم بود هماهنگ شده و به شیوه یی مهر امیز پاسخ گفته بود.

در موردی دیگر نیز، او عملاً قدرت کامیابی بخش عشق را نشان داد. یک روز صبح، پسر من با حالتی ملول به مدرسه رفت. تمام روز چهره اش را به خاطر می آوردم و خود را مقصر می دانستم که چرا حرفی نزدیم یا کاری نکردم تا او به آن شکل خانه را ترک نکند و روز خود را به شیوه یی مغموم آغاز نکند. تمام روز، همین که به یاد این مساله می افتادم، تکرار می کردم: «عشق الهی هم اکنون برای تصحیح این وضع، به کاملترین کار خود سرگرم است.»

آن روز بعد از ظهر، وقتی از مدرسه به خانه آمد، بی درنگ کتابهایش را گوشه یی گذاشت و به سوی من آمد و گفت: «سلام برزیبای من!» به یاد ندارم که پیش از آن، هیچ گاه مرا به این شکل مخاطب قرار داده باشد. اما به راستی که عشق فان روز به کاملترین کار خود سرگرم بود!

اما هرگاه به شگفت آمدید که چگونه اندیشه و کلام مهر امیز میتواند اعجاز کند و مشکلات را از میان بردارد؛ به یاد آورید که واژه ها می توانند اعجاز کند و مشکلات را از میان بردارد؛ به یاد آورید که واژه ها و اندیشه های سرشار از محبت، از نفوذ و اقتدار آفرینش موهبت های عظیم بر خوردارند. اصلاً رسالت عشق - خواه شخصی و خواه غیر شخصی - همین است.

دویت عشق یعنی احضار موهبت های جاودان زندگی. وظیفه شما، به شگفت آمدن از کار عشق نیست. تنها کاری که شما باید بکنید این است که دل و جرات نشان بدهید و عشق را از درون به برون بفرستید. به محض انجام این کار، همواره شاهد نتایجی جالب توجه و رضایت بخش خواهید شد.

یک بار پزشکی کتابی در باره لیماهای روانی تتی نشانم داد. در این کتاب گروهی از پزشکان، پژوهش های تحلیلی خود را در باره علل بیماری های متفاوت و عدم تعادل های ذهنی و عاطفی بیان کرده بودند. وقتی دیدم که در همه موارد، نیاز به محبت نامبرده شده بود، به شگفت آمدم.

مثلاً در مورد همه ناراحتی های معدی، نیاز به محبت وجود داشت. همچنین در مورد همه نارسایی های قلب.

یکی از دلایل ناراحتی های پوستی «نیاز به تایید» که خود شکلی از محبت است. (کتابداری گفته بود که به محض این که در چهره اش علائم ناراحتی پوستی احساس کرده بود، دستهایش را روی صورتش گذاشته بود و هر روز تکرار کرده بود که: «عشق الهی هم اکنون تو را شفا می بخشد.» و ناراحتی پوستی اش ناپدید شده بود.)

در مورد بیماری های زنان نیز یکی از دلایل نامبرده «نیاز به محبت» بود. در مورد خستگی مزمن، دلایلی که ذکر شده بود عبارت بودند از «افسردگی، احساس عدم

امنیت، و نیاز به محبت».

ادامه دارد...

در مورد سردرد و میگرن، یکی از دلایل نامبرده «احساس عدم امنیت و نیاز به محبت» بود. در مورد اضافه وزن و پرخوری، یکی از دلایل ذکر شده عبارت بود از: «احساس عدم رضایت از زندگی و نیاز به عشق و محبت» در مورد اعتیاد به الکل و سایر افراطها نیز یکی از دلایل نامبرده «احساس حقارت و نیاز به محبت» بود.

شگفت اینجاست که در صورت نیاز به محبت می توان آن را از درون تامین کرد. مردی بازرگان برایم تعریف کرد که بیماری دردناک خود را به درازا کشیده بود، با برون فرستادن عشق درون، و با برزبان آوردن کلام محبت آمیز خطاب با اعضاء بدنش شفا داده بود. او که همه ی روش های درمانی را آزموده و هیچ یک از آنها اثری در او نکرده بود، درباره ی قدرت شفابخش عشق می شنود. پس هر روز دستش را بر موضع درد می گذارد و تکرار می کند: «من دوستت دارم» چندی نمی گذرد که درد کمتر و کمتر و به تدریج ناپدید می شود.

سرطان را «مرض اضطراب» خوانده اند. سرگذشت بیماران سرطانی نشان می دهد که در دوره یی از زندگی خود، احساس نگرانی و ناامنی و کمبود محبت می کرده اند. ناخودآگاه آنقدر این احساسات و عواطف را در خویشتن نگاه داشته اند که به تلخی و ذهنی ایرادگیر و چه بسا خصومت و نفرت و انزجار انجامیده است. حاصل آن که خود از پا در آمده اند.

مقامی ذیصلاح گفته است که شصت و دو درصد از بیماران سرطانی کسانی هستند که عزیزی را از دست داده اند، یا دچار اندوه شدید، افسردگی، و نومیدی و یاسی مفرط شده اند که بر وضع جسمانی آنها اثر گذاشته است. حتی در سال ۱۹۲۵ نیز پژوهشگری پس از بررسی اوضاع و شرایط صدها بیمار سرطانی، به این نتیجه رسیده بود که بیشتر آنها، پیش از دچار شدن به سرطان، بحرانی عاطفی را پشت سر گذاشته بودند؛ اما برای التیام آزارها و زخم های عمیق عاطفی خود، چاره یی نیافته بودند.

در حیطه ی ثروت و توانگری نیز محبت در جامه خیرخواهی غیر شخصی و عاری از خودخواهی، بسیار قدرتمند است. تخمین زده اند که تنها پانزده درصد از کامیابی مالی انسان، به توانایی فنی او مربوط است. مابقی هشتاد و پنج درصد، با قدرت کنار آمدن او با مردم ارتباط دارد. مدیران پرسنلی، جملگی بر این عقیده اند که بیشتر از دو سوم کسانی که کار خود را از دست می دهند، به علت کنار نیامدن با دیگران است، نه به دلیل عدم مهارت در کار. نزدیک ده درصد، کسانی هستند که به علت عدم کفایت، به خدمتشان انفصال داده می شود. ما بقی نود درصد کارکنان اخراجی را کسانی تشکیل می دهند که دچار «مشکلات شخصیتی» هستند. یک خانم منشی که علاقمند بود کار جالب توجه و پردرآمدش را حفظ کند، دریافت که باید بیاموزد چگونه با «بدخلقی سر صبح» رئیس اش کنار بیاید. از قدرت کامیابی بخش محبت آگاه شد و به تکرار این عبارت امت فاکس پرداخت که: همه

ی آدمیان تجلی عشق الهی هستند. پس من به جز عشق الهی، با هیچ چیز دیگر نمی توانم روبرو شوم».

چون روزش را با تکرار این عبارت آغاز می کرد، پیش از ورود رئیس اش، فضایی آرام ایجاد می شد. و موقعی که رئیس، او را برای دیکته کردن نامه ها صدا می کرد، عشق الهی پیشاپیش کار عالی خود را با بد خلقی او کرده بود. و سیمای عبوس او به چهره یی خوشایند و سازگار بدل شده بود. به این طریق، خانم منشی توانست کارش را حفظ کند. چون مسئله بدخلقی رئیس، تنها جنبه ی ناخوشایند و نگرانی آور کارش بود.

فروشنده یی سیار که تا خرخره در قرض فرو رفته بود، هر چه کوشید از بانک وام بگیرد تا بتواند فرقهایش را بپردازد؛ چون دوست و آشنا نداشت، موفق نشد که وام بگیرد. پس به تکرار این عبارت تاکیدی پرداخت که: «عشق الهی هم اکنون مرا توانگر و دولتمند می کند.» چند روز نگذشته بود که فروش بزرگی کرد و نه تنها توانست قرضهایش را بپردازد، حتی توانست پس انداز کند.

چند سال پیش، در اوضاع خراب اقتصادی و کساد بازار، در هوایی به شدت سرد، شرکتی که برای آن کار می کردم دچار مشکلات مالی شد. اعضاء هیئت مدیره، سخت از هوای سرد که ظاهراً یکی از علل خرابی وضع مالی و اقتصادی شرکت بود افسرده بودند. امیدی به چشم نمی خورد؛ تا این که چند نفر از کارکنان شرکت تصمیم گرفتند که در ساعاتی معین، به طور دسته جمعی به تکرار

عبارتهای تاکیدی بپردازند و از قدرت کامیابی بخش عشق الهی مدد بطلبند. هر فرد آنچه را که به دلش می افتاد براب بهبود وضع خود تکرار می کرد. مثلاً می گفت: «من تجلی عشق خدا هستم و می گذارم عشق خدا رهبری و هدایت کند و به من الهام بخشد.» و برای برکت و دولت شرکت خود می گفتند: «عشق الهی باطن یکایک ما، اندیشه های تازه، شهادت تازه، و نعمت و ثروتی محسوس را هر روز به سوی ما می کشاند. عشق الهی باطن تو، اندیشه های تازه، شهادت تازه، و نعمت و ثروتی محسوس را هر روز به سوی تو می کشاند».

چنین به نظر می رسید که فضای افسرده و نومید و نگرانی در مورد وضع کار شرکت محو می شود و از میان برمی خیزد. همه ی کسانی که در دعاها و روزانه شرکت داشتند، سبکروحی دلپذیری را تجربه می کردند. اندیشه های تازه و شهادت تازه، برکت روزانه یی محسوس را به سوی آنها می کشاند. چند هفته بیشتر نگذشته بود که بحران مالی پشت سر گذاشته شد، و آن سال به یکی از پربرکت ترین سالهای این شرکت بدل شد!

پزشکی متخصص بیماریهای دست و پا که او نیز دچار مشکلات مالی شده بود، از اعضای این شرکت پرسید که چگونه این شرکت توانست در آن هوای نامساعد و کساد اقتصادی، به وضع مالی عادی خود بازگردد؟ آنها نیز دعاها را با او در میان گذاشتند. ثمرات این دعاها برای پزشک چنان رضایت بخش بود که او نیز هزار نسخه از این دعاها را چاپ کرد و هر گاه بیمارانش به مشکلات مالی خود اشاره می کردند، نسخه یی را به آنها می داد. از این رو، در آن زمستان یخ

بندان، آنها که با ما سر و کار داشتند و در دعا‌های ما سهیم شده بودند، از دولت عشق و قدرت کامیابی بخش آن بهره جستند. سالها پیش، اماکورتیس هاپکینز، در این مورد گفت: وضع کسب و کارتان را همان گونه که هست بپذیرید و عشق الهی را حمد و ثنا گوید که برایتان راه حلی مقتدر و خردمندانه می‌یابد. «هر گاه به چنین وضعی گرفتار آمدید، بی درنگ تکرار کنید: «عشق الهی را حمد و ثنا می‌گویم که برایم راه حلی مقتدر و خردمندانه می‌یابد».

در همه‌ی مراحل و زمینه‌های زندگی، محبت دارای قدرتی متعادلند، عبارت‌تاکیدی زیر را موثر یافته‌اند: «عشق الهی از طریق من تجلی می‌کند، و همه‌ی آنچه را که برای خوشبختی و تکمیل زندگیم لازم است، هم اکنون به سوی من می‌کشاند».

نیاز شما هر چه باشد، پاسخ محبت است. لازم نیست برای محبت، به برون از خویش نظر افکنید. شروع کنید به این که از درون اندیشه‌ها و احساسهای خود، عشق را به برون بفرستید. آنگاه همه‌ی اشخاص و اوضاع و شرایطی را که به مصلحت و منفعت شماست به سوی خود می‌کشانید. به راستی که: «شما در حلقه‌ی سحرآمیز عشق خدا گام بر می‌دارید، و هم اکنون چون مغناطیسی الهی در برابر خیر و صلاح خود مقاومت ناپذیر هستید.» و اینها همه از دولت عشق است.

فصل دوم

راه کامیابی خود را دوست بدارید چه بسیار در زندگی پیش آمده که خواسته ایم با پیکار راه خود را بگشاییم و به پیش برانیم و با این کار، به هر عملی که دست زده ایم با درد و رنج و شکست مواجه شده ایم. حال آن که می‌توانستیم راهمان را دوست بداریم و بر هر گام، شادمانی و کامیابی را تجربه کنیم.

امت فاکس می‌گوید: «مشکلی نیست که عشق، گره از کارش نگشاید».

به یاد دارم زمانی دچار مشکلی شده بودم که می‌پنداشتم همه‌ی راههای ممکن را برای حل آن مساله آزموده‌ام. با این حال، هر بار گویی با دیواری سنگی روبرو می‌شدم.

دیگران در این امر دخالت داشتند و تا آنها اقدام نمی‌کردند، کاری از دستم ساخته نبود. موقعیتی ناکام‌کننده و دلسردی آور می‌نمود. تا جایی که عقم می‌رسید و در توانم بود، کوشیده بودم که آن اشخاص را به انجام این کار وادارم. اما هیچ یک از کوششهایم به ثمر نرسیده بود. تا این که به این نوشته‌ی اماکورتیس هاپکینز برخورد کردم که:

«هر چه که از آن تو و برای توست، همانا از عشق لبریز است. موهبت تو همانقدر دوستت می‌دارد که تو دوستش می‌داری. موهبت تو، تو را می‌جوید و

پرواز کنان به سوی تو می آید، اگر دریابی که آنچه را که دوست می داری، خود دوست داشتن است. هر گاه بدانی که مردمان عشقند، همه عوض خواهند شد. ما نیز در چشم مردم عوض خواهیم شد، اگر بدانیم که جوهر و ساختارمان از عشق است. همه چیز یعنی عشق. در کل کائنات، هیچ نیست الا عشق. پس از خواندن آن کلمات، احساس کردم که چیزی سخت در درونم شکست. انگار چیزی در ناحیه قلبم شروع به حرکت و حل شدن کرد و توانستم آسوده تر و آزادانه تر نفس بکشم.

به راستی که در این وضعیت، دیواری سنگی وجود داشت. اما این دیوار سنگی در درونم بود، نه در بیرون؛ و از اندیشه های سخت خودم درباره ی این وضع، ساخته شده بود. واقعاً که مکاشفه یی شگفت بود و دریافت این مطلب که نه دیگری، که اندیشه ی سخت خودم سبب شد بود که این وضع چون دیواری سنگی برجا بماند، آسودگی ژرفی برآیم به ارمغان آورد. پس بر تاکید بر این نکته را آغاز کردم که:

«به راستی هر آنچه از آن من و برای من است. از جمله ی آن اشخاص از عشق لبریز است. موهبتی که در این وضعیت از آن من است همانقدر دوستم دارد که من دوستش دارم. موهبتی که در رابطه با این موضوع به من تعلق دارد، هم اکنون مرا می جوید و پرواز کنان به سوی من می آید. زیرا من این وضع را به دیده ی محبت می نگرم.»

هر چند ماهها بود که از آن اشخاص بی خبر بودم، نامه یی بسیار گرم و صمیمانه از آنها دریافت کردم که می گفت در مورد مساله مورد علاقه ام تعجیل خواهند کرد. اکنون هر گاه با این سازمان تماس می گیرم، همواره در نهایت لطف و سرعت پاسخ می گویند. از آن موقع به بعد، کوچکترین تاخیر و سوء تفاهمی پیش نیامده است.

در هر وضعیت ناخوشایند، می توانید راه عبور از مشکل خود را دوست بدارید، اگر بر این نقطه تأیید کنید:

«این شخص و این وضع، نسبت به من سرشار از محبت است و من نیز نسبت به آنها از محبت سرشارم. موهبتی که در این وضعیت از آن من است همانقدر دوستم دارد که من دوستش دارم. از آنجا که من این وضع را به دیده ی محبت می نگرم، هر آنچه که در این مورد، به خیر و صلاح من است هم اکنون مرا می جوید و پرواز کنان به سوی من می آید.»

چند سال پیش، رویدادی در زندگی خودم، دیگر بار نشانم داد که نیروی محبت را نباید دست کم گرفت. از دولت عشق، پیکارها آسانتر از کاربرد سلاح و جنگ افزار به پیروزی می رسد. اگر می خواهید به هر چه دست می زنید طلا شود و در همه ی امور زندگی کامیاب شوید، لبریز از عشق و محبت باشید.

از من خواسته شده بود که ریاست یک سازمان غیرانتفاعی را به عهده بگیرم. این شغلی بود که هیچ کس علاقه مند به تصدی آن نبود. زیرا در این سازمان، علاوه بر ناهماهنگی بسیار و رنجشها و کنورتهای فراوان، کمبود مالی نیز وجود داشت.

در هر حال، شغلی نبود که بتوان مشتاقش بود. به ویژه که نخستین شغلی بود که در این زمینه به عهده می گرفتم. البته برای انجام این کار، آموزش کافی دیده بودم؛ اما تجربه بی نداشتیم. و این مورد خاص، برای شخص بی تجربه، کاری دشوار به نظر می رسید. اما چاره بی نداشتیم. یا می بایست بیکار می ماندم، یا همین شغل را می پذیرفتم. پس با اکراه قبولش کردم.

در نخستین نشستی که با هیأت مدیره داشتم، هیچ نکته ی خوش بین کننده یی توجهم را جلب نکرد. دو تن از آنها ایراد گرفتند که زیادی جوان و بی تجربه ام و قادر به حل مسائل آنها نیستم. من هم خاموش، در دلم، اما از سر صدق و صفا، با آنها موافقت کردم.

اما سایر اعضاء هیئت مدیره خاطر نشان ساختند که من رییس جدید هستم و برای این کار آموزش دیده ام و وانگهی از سوی سازمان مرکزی برای تصدی این شغل تعیین شده ام و آنها نیز علاقمندند که برای حل مشکلات سازمان، همه گونه همکاری را با من بکنند.

وقتی برای دریافت هدایت دعا می کردم تا بدانم که برای اداره امور موقعیتی چینی دشوار چه باید بکنم، این فکر از سرم گذشت که تنها سلاح مرموز این وضع باید عشق الهی باشد. عشق الهی تنها راز پیروزی در نبردی چینی دشوار است. تنها عشق الهی می تواند هماهنگی و توانگری را به سوی این سازمان سرازیر سازد.

وقتی در نخستین جلسه ی هیأت مدیره، اندیشه ام را با آنها در میان گذاشتم، آن دو تن دیگر باز شروع به مخالفت کردند که معتقد نیستند که عشق الهی «به تنهایی» می تواند مشکلی را بگشاید. ضمناً با پر خاش پرسیدند: «مگر شما توی باغ نیستید که چنین پیشنهادی می کنید؟» و از شدت عصبانیت، استعفا دادند. من فهمیدم که این نخستین گام عشق الهی برای از میان برداشتن ناهماهنگی و حل مساله است. در گفتگویی خصوصی، رییس هیأت مدیره به من گفت البته که نمی توان درباره ی قدرت عشق الهی تردید روا داشت. عشق الهی می تواند هر نبردی را به ظفر برساند. اعتقاد او به نیروی هماهنگی بخش و توانگر کننده ی عشق، چنان قدرتمند بود کهها من قرار گذاشت هر روز صبح به مدت یک ساعت یکدیگر را ببینیم تا درباره ی امور مختلف سازمان با هم صحبت کنیم و سپس ثمرات نیکوی عشق الهی را مورد تاکید قرار دهیم و عبارتهای تاکیدی خود را تکرار کنیم. عبارتهایی که هر روز در آن جلسات صبحگاهی تکرار می کردیم.

ادامه دارد.

عبارت بودند از: «عشق الهی اکنون و اینجا به کاملترین کار خود سرگرم است. عشق الهی هماهنگی و انطباق می بخشد و برکت و نعمت می آورد. عشق الهی همه چیز را پیش بینی می کند و هم اکنون همه ی موهبتها و ثروتها را به وفور در اختیار این سازمان می گذارد. عشق الهی هم اکنون پیروز می شود!»

نتایج آن جلسات روزانه ی صبحگاهی، حیرت انگیز و تقریباً باور نکردنی بود. همین که کلام عشق الهی را بر زبان می آوردیم و بر سر این موقعیت دشواری

بارانندیم، چون مرهمی که بر زخم بگذارند، همه ی دردها التیام می یافت. گرایشها و اعمال، آرام و نرم و هماهنگ و سرشار از همکاری می شد. هنوز چندی نگذشته بود که چنان همه چیز راست و هموار شد که گویی این سازمان، از ابتدا نیز مشکلی نداشته است. در مدتی بسیار کوتاه، در آمد آن دو برابر شد. هدایایی بیشمار به سوی سازمان سرازیر گشت: از جمله جعبه های رنگهای تازه و نقاشانی که مشتاقانه می خواستند به رایگان تمام عمارت را رنگ بزنند. سپس اهداء پرده های نو و مبلمان و اثاثیه ی بسیار زیبا و تهویه ی مطبوع و صندوق پستی رایگان و هر وسیله و ابزار دیگری که بر شوکت و جلال سازمان می افزود آغاز شد. چند ماه بیشتر نگذشته بود که این سازمان چون جواهری تابناک می درخشید.

سازمان در جهت رشد و پیشرفت و توانگری تازه یی گام برمی داشت. دیگر نه کسی مشکل پیشین را به یاد می آورد؛ نه از آن سخن می گفت؛ زیرا همه چیز اکنون چنان اعجاب انگیز و عالی بود که به تصور نیز در نمی آمد. هر چند من دیگر با آن سازمان ارتباط ندارم، اما می دانم که همچنان در طول سالها به رشد و توانگری خود ادامه داده است. عشق الهی همه ی تلاشهایم را در آن سازمان به ثمر رساند و به کاملترین کار خود در آن سازمان همچنان ادامه داد.

بانویی خانه دار بر آن شد که از عشق الهی به عنوان سلاحی مرموز و کارآمد، برای برطرف کردن یکی از گرفتاریهایش سود بجوید. همسرش را شوهر خوبی نمی دانست. او معدن کار بود و هر سال، اول بهار به منظور کار پیدا کردن در معادن طلا و نقره ایلات شمال غربی، خانه و کاشانه را ترک می کرد و تا آخر پاییز هم خبری از او نمی شد. آخر پاییز هم برمی گشت تا تمام زمستان را عاطل و باطل بچرخد.

زن سه ماه تابستان، تنها و بیکیس، می بایست با پیشخدمتی در رستورانها و مستخدمی و هر کاری دیگری که گیر می آورد شکمش را سیر کند و اجاره خانه و قبض آب و برق و سایر صورتحسابها را بپردازد. حتی این فکر از سرش گذشت که طلاق بگیرد و خود را از شر این زندگی سخت، که آن هم صرفاً به قصد تنازع بقا صورت می گرفت خلاص کند.

در چنین اوضاع و احوالی، درباره ی قدرت مشکل گشای محبت شنید. پس به جای این که به عیوب شوهرش بیندیشد، شبانه روز تکرار کرد که عشق الهی در زندگی زناشویی او، به کاملترین کار خود سرگرم است. ناگهان اوضاع برگشت و رویدادهای دلپذیر باریدن گرفت.

همسرش برایش نامه نوشت که در معدن نقره کار پیدا کرده است و به محض دریافت دستمزد، از این به بعد، مرتب برایش پول خواهد فرستاد. چون پیش از این، نه نامه نوشته بود و نه پول فرستاده بود؛ این حادثه چون معجزه به نظر می رسید. با این که سابقه نامه نگاری وجود نداشت، اکنون به طور منظم نامه های مفصل دوستانه می نوشت. حتی از عشق و علاقه اش سخن می گفت و از نیازش به این که در کنار یکدیگر زندگی کنند. در پایان تابستان، نامه ی همسرش آمد که در زمستان نیز سرگرم کار خواهد بود.

این واقعاً غیر عادی به نظر می آمد. زیرا کار معدن همواره فصلی بود. چون زن به تکرار عبارتهای تاکیدی مبتنی بر ثمرات عالی و کامل عشق الهی ادامه داد، زندگی زناشویی اش هماهنگ و همه ی قرصهای دیرینه اش پرداخت شد. همسرش مستقلاً شرکت معدن خودش را تاسیس کرد و وارد کسب و کار تجارت شد. به این ترتیب، مواقعی که شوهرش برای سرکشی به معادن می رفت، خودش در نقش مدیر، شرکت را اداره می کرد. اکنون می توانستند با هم کار کنند و ساعات بیشتری را در کنار یکدیگر بگذرانند.

چه بسیار پیش آمده که با سرزنش و انتقاد و ایرادگیری، مواهب و امنیت یک ازدواج خوشبخت و زندگی شاد برباد رفته است. حال آن که می شد همه ی رویدادهای پیش آمده را دوست داشت و از همه ی تلاشها سود جست. آیا دوست داشتن راهی که برای حل مشکلات خویش انتخاب می کنیم، آسانتر از پیکار مداوم در طول راه نیست؟

انتقاد همواره نتایجی منفی و نامطلوب و تاثر آور به بار می آورد. ثمراتی غیر لازم که می شد از آنها احتراز جست. بلایی که مردم از راه انتقاد (که ضد عشق است) بر سر خود می آورند، مرا به یاد هنرمندی جوان می اندازد که به نبوغش در خرده گیری و کشف نقاط ضعف و عیوب شخصیتی دیگران می بالید و از این که می توانست منش مردم را زیر ذره بین قرار دهد و نواقص آنها را نمایان سازد فخر می فروخت. شبی این مرد جوان خواب دید که در بیابانی بی آب و علف، زیر باری سنگین گام برمی دارد.

در خواب، آهسته نالید: «این بار سنگین که بر دوش دارم چیست؟ چرا باید من آن را حمل کنم؟ به چه دلیل چنین بار سنگینی باید بر شانه های من گذاشته شود؟» صدایی پاسخ گفت: «بار تو، وزن سنگین همه ی معایبی است که در دیگران یافته ای. پس دیگر چرا گلایه می کنی؟ مگر خودت این معایب را نیافته ای و کشف نکرده ای؟ پس تماماً متعلق به خود توست!»

صحبت درباره ی پلیدی باعث بروز پلیدی می شود. هر چه بیشتر به شر توجه کنید، بر شر می افزایشید. هر عیبی را که در دیگران ببینید، همان عیب یا نقصی مشابه را به زندگی خود فرا می خوانید. ایراد گرفتن از دیگران سبب می شود که خودتان با نفی و انکار روبرو شوید. وقتی با سرزنش و انتقادات، شیریه وجود دیگری را می مکید، راه می گشایید تا شیریه ی ذهن و تن و امور خودتان مکیده شود. در واقع به پیشواز بیماری و بدبختی و آشفتگی و تنگدستی می روید.

شرکتی را می شناختم که رییس آن عوض شده بود. گروهی از کارمندان، به این دلیل که از رییس جدید خوششان نیامده بود، از کار استعفا دادند. هر جا می نشستند، از رییس جدید آن شرکت بد می گفتند و او را خوار و خفیف می کردند. آنقدر به داوریهای منفی خود ادامه دادند که هنوز چند ماهی از بیرون آمدنشان از آن شرکت نگذشته بود که یکی از آنها دچار حمله ی قلبی شد و مرد. دیگری وارد کسب و کاری تازه شد که کارش نرفت. پس به تجارت دست زد و ورشکست شد. وارد کاری دیگر شد و بتز با اقبال مواجه نشد. یک نفر از آنها از همسرش طلاق

گرفت. دیگری چند تن از افراد خانواده اش را از دست داد. یکی از آنها با چند نفر از اعضای خانواده اش اختلاف جدی پیدا کرد. آن عده از کارکنان پیشین که هنوز درس عبرت نگرفته و همچنان به انتقادهایشان ادامه می دادند، مدام گرفتار تجربه های منفی زندگی بودند. یکی از آنها سخته کرد و فلج شد و پس از یک سال مرد؛ حال آن که زنی بسیار سالم و قوی و فعال و موفق بود. یکی دیگر از آنها دچار آرتروز (ورم مفاصل) شدید شد و دیگر نتوانست بدون عصا راه برود و پس از مدتی مجبور به استفاده از صندلی چرخ دار شد. یکی از آنها دچار ذات الریه یی شد که شفا نمی یافت و مجبور شد مدتها در بیمارستان بستری شود. این بیماریها هزینه یی سنگین نیز به دنبال داشت و هزاران مشکل مالی دیگر نیز از پس آن برآمد. پس از انتقادهای غیر منصفانه ی این اشخاص از مدیر آن شرکت، تنها خودشان را آزار داد.

اما مدیر جدید- با این که می دانست پشت سرش حرف می زنند همه ی بدگوییها را نادیده انگاشت؛ زیرا می دانست آنها اقتداری ندارند. پس کارش رونق گرفت و خودش نیز توانگر و ثروتمند شد.

قدما رازی را می دانستند که به مصلحت ماست از آن باخبر شویم: وصف نیکی بر نیکی می افزاید! می رولند در کتابش: جرات کن که باور داشته باشی! درباره ی چگونگی مضاعف کردن نیکویی های زندگی چنین می نویسد:

«اگر آن نیکویی والا را که آرزومندش هستید، به سوی زندگی خود نمی کشانید؛ ابراز محبت را آغاز کنید. بگذارید وجودتان کانون نورانی و هسته ی درخشان عشق شود. آنگاه به آن مهر الهی که چون مغناطیسی نیرومند در هستی خودتان نهفته است دست خواهید یافت. آنگاه تمام جهانتان عنص خواهد شد... لحظه یی که دلتان لبریز از عشق باشد، با انتقاد و ایرادگیری خود، دیگران را بر نمی انگیزید. تنها سرشار از جاذبه یی الهی، در برابر نیکویی های زندگی مقاومت ناپذیر خواهید شد».

فلورانس اسکاول شین، در کتابش «بازی زندگی و راه این بازی» می گوید: «هر انسانی با تشرف به آیین عشق، به این سیاره پا می نهد.» مشکل شما هر چه که باشد، امتحان محبت است. اگر بتوانید از راه محبت در این آزمایش پیروز شوید، مساله شما حل خواهد شد. اگر نه، آنقدر به درازا خواهید کشید تا از راه محبت، مساله خود را حل کنید. زیرا مشکل شما مجالی برای تشرف به آیین عشق است. اخیراً بانویی بازرگان، راه تشرف خود را به آیین عشق، چنین برایم تعریف کرد: «چندی پیش احساس کردم که دیگر ادامه ی این وضع برایم مقدور نیست. شوهرم سخت افسرده و در معرض درهم شکستن اعصاب بود. پسر بزرگم که نوزده ساله و دانشجوی دانشگاه بود، بدون دریافت کوچکترین کمکی از جانب ما، در تقلا بود تا مخارج دانشکده اش را تامین کند. پسر وسطی ام که دوازده ساله بود، با این که سالها تحت مداوای اختلال روانی بود، هنوز مواقعی تا سرحد جنون دچار خشم و خشونت می شد. دختر پانزده ساله ام با کج خلقی و بد اخمی های مداوم به ناهماهنگی موجود واکنش نشان می داد و ظاهراً نمی توانست با هیچ کدام از

دوستان و آموزگاران کنار بیاید. خودم هم مدام دچار عفونت کلیه بودم. وقتی پزشکم به من هشدار داد که باید بیش از اینها مراقب باشم، حتماً می توانید میزان نگرانیم را حدس بزنید.

پس از مطالعه ی مقاله ی درباره ی قدرت دولت بخش عشق الهی که چگونه سلامت به ارمغان می آورد و نقصان های شخصیتی را بهبود می بخشد و اوضاع و احوال و رویدادها را هموار می سازد؛ دفتر و قلمی خریدم تا هر گاه احساس نگرانی یا ترس می کنم به سراغ دفترم بروم و درباره ی احساسم عبارتی محبت آمیز بنویسم. برای همسر، برای فرزندانم، و همچنین برای خودم بارها نوشتم:

«من به دیده ی محبت نگاه می کنم، و از تماشای کمال و بالندگی تو، به وجد می آیم».

حاصل امر باورکردنی نبود! شش هفته پیش که تاکید بر قدرت عشق الهی را آغاز کردم، همسر به یک مرد می مانست. اکنون هر روز دوش می گیرد. همان هفته ی اول به آرایشگاه رفت و موهایش را کوتاه کرد. بدون این که من حرفی زده باشم، شروع به کمک در امور منزل کرد. پسر نوزده ساله ام که به دانشکده می رفت، برای یکی از پژوهشهایش یک چک صد دلاری جایزه گرفت. همچنین به عنوان مربی تیم فوتبال، کاری بسیار عالی با درآمد ماهانه یی مکفی پیدا کرد؛ که از این طریق به آسانی از عهده ی مخارج دانشکده اش برمی آید. پسر وسطی ام ناگهان آرام و خوش خلق شد و اکنون چند هفته است که کوچکترین رفتار خشونت آمیزی از خود نشان نداده است. دخترم هم با دوستان و آموزگاران مهربانتر و ملایمتر شده است. در کلیه هایم نیز اثری از عفونت بجا نمانده است. اکنون به راحتی یک برنامه ی بهداشتی را دنبال می کنم که مقاومتم را بالا ببرد. یک شغل نیمه وقت هم پیدا کرده ام و نمی توانم «از دولت عشق» که از چنین قدرتی بهره مند بوده است سپاسگزار نباشم!

چارلز فیلمور می گوید:

«هر چه بیشتر از عشق سخن گوئیم، در آگاهی آدمی جایی ژرفتر می یابد. اگر در اندیشیدن به واژه های زیبا اصرار ورزیم و واژه هایی مهرآمیز بر زبان آوریم، یقین بداری که تجربه ی آن عشق عظیم را که به وصف در نمی آید: عشق خدا به عالم درون خود فرا می خوانیم.

به عشق توکل کنید که تنها عشق می تواند شما را از مشکلاتتان برون آورد. عشق را فرا بخوانید تا به حل مسایل شما بنشیند. اگر به عشق اعتماد کنید، انجام دادن هیچ چیز برایتان دشوار نخواهد بود.

اگر در هر موقعیتی، آگاهانه عشق را فرا بخوانید و از عشق مدد بجوئید؛ عشق برای زایش ثمرات نیکو، از راههای بیشمار و گوناگون کار می کند. وقتی به جای جنگیدن با راه زندگیتان، بر آن شوید که دریابید چگونه این راه را دوست دارید؛ عشق سراسر کامیابی بخش خویش را بر شما فاش می نماید. با آغوش گشاده به پیشواز محبت بروید و در طول راه بگوئید:

«من از دولت عشق زنده ام. من با قانون محبت زندگی می کنم. و محبت از هم اکنون فاتح و پیروز است.»
همین یک اندیشه می تواند در زندگیتان ظفرهای بیشمار به ارمغان آورد.

فصل سوم

قدرت شفا بخش عشق

بخشی از بهار به رعایت روزه اختصاص داده شده که با گیاهخواری و دعا و عبادت همراه است و نماد دوران آمادگی برای رستاخیز زندگی و زیبایی تازه یی در دنیای شخصی خویش است.

روزه یی که باید بگیریم پرهیز از خاطرات منفی گذشته و کینه ها و بخل و رشک و نفرت و انزجار و انتقاد و احساس بی عدالتی و آزار و هر گونه ناهماهنگی دیگر است. راههای معین ساده یی برای فرو باراندن قدرت شفا بخش عشق بر خاطرات منفی وجود دارد، که می توانید برای ابد از شر آنها خلاص شوید. وقتی از شر این عواطف و هیجانات مخرب خلاص شوید، از تصلیب خویشتن و دیگران دست برمی دارید و آنگاه برای رستاخیز موهبتهای خود آماده می شوید. بانویی بازرگان از فرانسه برایم نوشت:

«خاله ام سرانجام به امواج عشق الهی که برایش می فرستادم پاسخ مثبت داد. اکنون مرا» خواهرزاده ی محبوبم« می خواند. باید اعتراف کنم که رابطه ی ما بسیار منفی بود که به یمن عشق الهی دگرگون شده و شفا یافته است!
برای روزه و پرهیز از گرایشهای منفی دو راه ویژه وجود دارد که موجب می شود قدرت شفا بخش عشق در ذهن و تن و امورتان به کار افتد. ین دو عمل عبارتند از: پالایش و بخشایش. شاید به شگفت در آید که این دو عمل بخشی از عشق است. هر گاه دیدید که سایر جنبه های عشق پاسخگو نبوده اند و اوضاع دشوار زندگیتان را شفا نبخشیده اند، شاید هنوز به پالایش و بخشایش نپرداخته اید. چنین کنید که ثمرات نیکوی آن به سراغتان خواهد آمد.

شاید این گفته ی خلیل جبران اشاره به همین دو جنبه ی عشق باشد:
«با ما از عشق بگو... که عشق برای رشد تو و برای پیرایش توست... میندیش که می توانی عشق را هدایت کنی، زیرا اگر عشق، ارزشمند بیابدت، هدایتت خواهد کرد».

حتماً شنیده اید که می گویند عشق چیز باشکوهی است، اما چه بسا زمانی که قدرت پیراستن و هرس کردن عشق، در زندگیتان در کار بوده؛ احساس کرده اید که عشق چیز» در هم شکننده یی« است. اگر مشتاق پالایش و بخشایش باشید، آنچه که در هم شکننده و چون خاری در پوست می نماید، به چیزی باشکوه تبدیل می شود. آنگاه در می یابید که عشق می تواند به سوی موهبتی عظیمتر هدایتتان کند.

قانون معنویت حکم می کند که اگر می خواهید مشکلاتتان خاتمه یابند و به راستی در زندگی پیشرفت کنید، ببخشایید. بسیاری از مردم، واژه ی بخشایش را دوست ندارند. بخشایش یعنی آزاد و رها کردن و چیزی مثبت را جایگزین چیزی منفی ساختن.

پالایش نیز نوعی بخشایش است، و همه ی ما به آن نیاز داریم. اگر چه فکر می کنیم که وابستگی عاطفی یکی از والاترین چهره های عشق است، کاملاً خلاف آن صادق است. پالایش عاطفی، یکی از والاترین صور محبت است. دلبستگی به او وابستگی و اسارت می انجامد. حال آن که شیوه ی عشق راستین، آزاد کردن آن چیز یا آن شخصی است که دوست می دارید. اگر پالایش را در پیش گیرید، هرگز چیزی را از دست نمی دهید. به عکس، برای پرورش عشقی آزادانه تر و رضایت بخش تر راه می گشایید، تا همه ی آنان که از این خوان نعمت بهره یی دارند بتوانند هماهنگ تر محبت کنند و محبت ببینند.

هرگز آنچه را که عالیتزین خیر و صلاحتان باشد، از دست نمی دهید. هر گاه چنین به نظر برسد که چیزی را از کف داده اید، تنها به این علت بوده که دگر برایتان سودمند یا موهبتی بی نظیر نبوده است. البته شاید خودتان فکر کنید که بهترین بوده است، اما عملاً آن را پشت سر گذاشته اید و دیگر به آن نیاز ندارید. از این رو، قدرت پیرایشگر عشق، شما را از آن آزاد و رها کرده است. با این شناخت، خواهید توانست که دست از سرش بردارید و ذهن و دلتان را بر دریافت موهبت تازه بزرگتر خود بگشایید.

آزاد کردن دیگران به معنای آزاد کردن خودتان است. هر گاه نسبت به دیگران: به گرایشها و رفتار و شیوه ی زندگی آنها احساس وابستگی می کنید؛ و از اسارتی که خود آفریده اید، خراشیده و ساییده می شوید. وقتی شخص یا مساله یا اوضاع و شرایطی را که احساس می کنید شما را در فشار قرار داده است رها می کنید، کلید را به سوی آزادی می چرخانید. یادتان باشد که شما حاکم موقعیتها هستید، نه برده ی آنها.

وقتی در کمال جرات و شهامت، شخص یا چیزی که شما را به اسارت در می آورد رها می کنید، به جای این که قربانی باشید قادر می شوید. اگر توانسته بودید خود را به اسارت در آورید، پس می توانید خود را از اسارت برهانید و آزاد سازید.

زنی بازرگان از فلوریدا برایم نوشت.

وقتی در کتاب شما خواندم اگر زیر تسلط کسی هستید و به شما امر و نهی می شود نشانه ی آن است که به عملی اسارت آور دست زده اید و باید به پالایش و بخشایش پردازید، به قدرت کامیابی بخش عشق علاقه مند شدم و هرروز آن را تمرین کردم. در محیط کارم با وضعی ناهماهنگ روبرو بودم که دوستانه و آسوده حل شد. دعای روزانه: پالایش و بخشایش و عشق! چنان به دادم رسیده که به تصور در نمی آید!

بانویی خانه دار ماهها نگران بیماری همسرش بود. هر چه بیشتر می کوشید برای

بهبودی همسرش کمک کند، چینی به نظر می رسد که او بیشتر به بیماریش می چسبید و هر دوی آنها بیشتر گرفتار می شدند. تا این که روزی درباره ی قدرت شفا بخش پالایش شنید. پس شروع کرد به تکرار این عبارت که: «من تو را به خیر صلاحیت می سپارم. دوستت دارم اما برایت آزادی کامل و آن سلامت را می خواهم که از هر جهت به مصلحت توست. من آزادم و تو نیز آزادی».

پیش از این، هر گاه کوشیده بود با تکرار عبارتهای تاکیدی گوناگون، به شفای همسرش کمک کند. گویی ذهن نیمه هوشیار شوهرش در برابر بهبود و تندرستی مقاومت می کرد. اما پس از این که همسرش را به حال خود گذاشت تا هر گونه که خود می خواهد سلامت بیابد؛ و ذهناً این مساله را رها کرد و به زندگی عادی خود بازگشت، شوهرش به سرعت بهبود یافت. بعضی از ناراحتیهای پیشین او ناگهان ناپدید شد و کاملاً شفا یافت. آشکار بود که مابقی نیز در حال بهبود است. اگر مردم به جای وا داشتن دیگران به این که به دلخواهشان و به گونه یی خاص رفتار کنند، آنها را به حال خود رها می کردند، بیشتر مسائل مربوط به روابط انسانی حل می شد.

اکنون میان همسران و والدین و فرزندان، نیاز به رهایی و آزادی، بیش از نیاز به ابراز محبت است. اغلب به نام عشق می خواهیم دیگران را خرد و خمیر کنیم و به شکل دلخواه خود در آوریم. اما این عشق نیست؛ تملکی خودخواهانه است که به جای رهایی و آزادی، اسارت می آورد. شگفت اینجاست که آنگاه در حیرت فرو می روید که چرا مردم به جای پذیرفتن «کمک» ما، در برابر آن مقاومت می ورزند. خلیل جبران درباره ی عشق رهایی بخش گفته است:

«به یکدیگر عشق بورزید، اما عشق را به بند نکشانید... بگذارید میان با هم بودندن فضا و فاصله یی باشد. با یکدیگر بخوانید و برقصید و شادمان باشید، اما بگذارید هر یک از شما تنها باشد... در کنار هم بمانید اما نه چسبیده به هم...»

خلیل جبران درباره ی عشق رهایی بخش به فرزندان گفته است: «فرزندانتان از آن شما نیستند. آنان پسران و دختران زندگی برای زندگی اند. آنها از طریق شما می آیند، اما نه از شما. و هر چند با شما هستند، از آن شما نیستند. شاید تن آنها را ماوا دهید، اما نه جانشان را... شاید بکوشید همچون آنها باشید، اما نکوشید آنها را چون خود کنید».

به بالین زن جوانی که ناگهان دچار بیماری اعصاب شده و در بیمارستان بستری شده بود، مشاوره ی فراخوانده شد. زن سردردهای شدید داشت و گریه های طولانی اش بند نمی آمد و هیچ دارو و مسکنی در او اثر نمی کرد.

مادرش که داشت از ترس دیوانه می شد، یکریز می گفت: «نمی توانم بفهمم چه پیش آمده، دخترم همیشه آنقدر مطیع و سر به زیر بوده که هرگز روی حرفم حرف نزده. اما حالا چه مزخرفان وحشتناکی به من می گوید. می گوید من زندگیش را خراب کرده ام. من باعث شده ام که نتواند کار پیدا کند. من باعث شده ام که عروسی نکند و به خانه بخت نرود. البته من هیچوقت تشویقش نکردم که کار پیدا

کند، چون همیشه بچه‌ی ترسو و مریض بود. نیاز مالی هم نداشت که برود کار پیدا کند. من هم اصرار می‌کردم که در خانه بماند و در امور منزل کمک کند. فکر می‌کردم از این بیشتر خوشش می‌آید و این شیوه‌ی زندگی درست‌تر است. اما او حالا از من انتقاد می‌کند و مرا به باد ملامت می‌گیرد. اصلاً ناگهان از من متنفر شده است».

دختر که عاقبت بر ضد استیلا‌ی مادر و «عشق خفقان آور» او عصیان کرده بود، دیگر بچه نبود. سن او از سی سال گذشته بود و هنوز جوراب ساقه کوتاه به پا می‌کرد و موهای بلندش را می‌بافت و لباس دخترهای سیزده چهارده ساله را به تن می‌کرد. در نتیجه، طرز تفکر و صحبت کردن او نیز در همان سن و سال مانده بود.

دختر از این که می‌دید از مادرش رو برگردانده، احساس گناه می‌کرد. اما می‌گفت چاره دیگری ندارد و اختیارش دست خودش نیست. وقتی مشاور به او اطمینان خاطر داد که عکس العمل او کاملاً طبیعی است، توانست بیاسلید و آرام شود. همین که در آرامش فرو رفت، سردردهایش کاملاً قطع شد. گریه اش بند آمد. توانست غذا بخورد. نیروی خود را باز یافت. و خصوصتی که نسبت به مادرش احساس می‌کرد نیز از میان رفت.

گفتگوهای بیشتری که با این مادر و دختر صورت گرفت، به هر دو آنها کمک کرد تا دریابند که این تجربه در جهت خیر بوده است. زیرا اگر دختر نتوانسته بود خصوصت‌های جمع شده‌ی را که نسبت به مادر خود در دل نگاه داشته بود بیرون بریزد؛ و اگر نتوانسته بود به دادخواهی برخیزد و استقلال عاطفی خود را بطلبد، حتماً کارش به جنون و بیمارستان روانی می‌کشید. آمارهای بیماران روانی نشان می‌دهد که بیشتر آنها زائیده روابط ناهماهنگ خانوادگی است: روابطی معمولاً ناشی از حس تملک و استیلا طلبی. بیماری روانی، پاسخ شخص بیمار به آن استیلا و شیوه گریزش از آن است.

عزیزانتان باید سنجیده و آگاهانه، در زندگی راه خود را دنبال کنند. این باید آرزوی صمیمانه شما باشد که آنها به راه خود بروند. اگر نه، هم برای آنها و هم برای خودتان مشکلات فراوان خواهید آفرید.

اگر می‌خواهید خود را از هر گونه مشکل ذهنی و جسمی برهانید و در زندگی با کوچکترین مساله ناخوشایند روبرو نشوید، باید دیگران را رها کنید تا از هر راهی که دوست دارند، به دنبال خواسته‌ی خود بروند.

آنگاه راه گشوده می‌شود تا همه بتوانند از این خوان نعمت، عالیت‌ترین سهمی را که دارند بگیرند. آزادی و آسایش شما، و همچنین آزادی و آسایش عزیزانتان، به این عمل شما- که من آن را پالایش می‌خوانم- بستگی دارد.

خانمی بسیار موفق که بیرون منزل کار می‌کرد، دل نگران پسر مجرد خود بود. پسرش در شغل خود موفق بود اما ازدواج نکرده و سر و سامان نگرفته بود. مادر که زنی بیوه بود و سالهای جوانی اش را صرف تربیت و تحصیل پسرش کرده بود، اکنون می‌خواست آزاد باشد تا بتواند به تنهایی سفر کند و برای کار به شهری

دیگر برود. همچنین آرزو داشت عروسی پسرش را ببیند و شاهد خوشبختی او باشد. البته می دانست چنین آزادی و آسایشی مستلزم قطع وابستگی عاطفی به پسرش است.

گویی ناگهان رویاها به حقیقت پیوستند: زیرا پسرش دختر دلخواهش را دید. اما مادر به جای این که خوشحال شود، شروع کرد به ایراد گرفتن از دختر و نشان دادن رنجش و کدورت و انزجار. به بستر بیماری افتاد و پزشک معالجش به او گفت که فشار خون او عصبی است و ناشی از اضطرابی نهفته و مرموز. مادر دریافت که برای بهبود و تندرستی و شادی و زندگی متعادل خویشتن، باید پسرش را آزاد بگذارد تا هر طور که خودش می خواهد زندگی کند. مادر فهمید که آزاد کردن پسرش به معنای آزاد کردن خودش است. به این دلیل، مدام تکرار می کرد:

«من تو را به خیر و صلاح می سپارم. من تو را رها می کنم تا آزادانه به سوی زندگی دلخواهت بروی. هر فرد که خوشبخت شود، برای همه ی اطرافیان خوشبختی می آورد».

چندی نگذشت که تمامی دلشوره و اضطرابش را از دست داد؛ و سلامت خود را بازیافت. پسرش عروسی کرد. او نیز دیگر بار آزاد شد تا بتواند به سفر و سیر و سیاحت پردازد و کاری تازه پیدا کند. بسیار زود توانست همان شیوه ی زندگی را در پیش گیرد که آرزوی دیرینه اش بود و مدتها اندیشه اش را در سر پرورانه بود. بیشتر مواقعی که دعاهايتان مستجاب نمی شود، به این دلیل است که هنوز راه پالایش: آزاد گذاشتن دیگران و رها کردن بسیاری از موقعیتها- مشکل مالی یا بیماری- را در پیش نگرفته اید.

آن کس را که باید رها کنید و آزاد بگذارید، معمولاً نه دشمن که یک دوست، همسر، خویشاوند، یا فرزند است.

به محض در پیش گرفتن راه پالایش، مساله تان حل می شود و خیر و صلاحتان پدیدار می گردد.

کنش عفو و بخشایش، یکی از مهمترین انواع پالایش و یکی از ارزشمندترین صور عشق است. اگر به عفو و بخشایش پردازید، قدرت شفابخش عشق را تجربه خواهید کرد. باید زخمها و آزارهای گذشته و حال را ببخشایید. این بخشایش- نه محض خاطر شخصی است که خطا از او سرزده- که بیشتر محض خاطر خودتان است. نفرت و انزجار، سرزنش و ملامت، خشم و غضب، میل به تسویه حساب کردن و حق دیگری را کف دستش گذاشتن، یا مشاهده ی این که دیگری به سزای اعمالش رسیده و کیفر دیده و مجازات شده... اینها همه روح خودتان را می فرساید و به تباهی می کشاند و مشکلاتی برایتان می آفریند که حتی با گلایه های نخستین ارتباطی ندارد.

امت فاکس می گوید: «اگر به دیگری نفرت بورزید، با حلقه یی کیهانی به او متصل می شوید و به بند او در می آید: به اسارت زنجیری راستین، هر چند ذهنی. به هر چه نفرت بورزید، با طوقی کیهانی به بند و اسارتش در می آید. اگر

در تمام دنیا تنها یک نفر بتشد که به راستی از او خوشتان نیاید، همانا او کسی است که با حلقه یی محکمتر از فولاد، خود را به او وصل کرده اید».

اخیراً بانویی خانه دار برایم تعریف کرد که چگونه از دولت عشق و بخشایش، از قدرت شفا بخش محبت سود جست. او گفت: «ده ماه پیش، ناگهان تمام دنیا روی سرم خراب شد. شوهرم به طرزی غیر منصفانه و بدون دلیل، شغل مدیریت خود را از دست داد. خودم و دو تا بچه هایم برونشیت شدید گرفتیم و دچار عفونت ریه شدیم. در چنین وضع نابسامانی بود که درباره ی شما و تعالیم شما شنیدم. در کمال سعی و کوشش، به مطالعه و تمرین آنها پرداختم. پس هر روز تکرار کردم: «من آزادانه عفو می کنم و کاملاً می بخشم. از همه ی رنجشها دست بر می دارم و می آسایم. هر گونه داوری و انزجار و انتقاد و خصومت را کنار می گذارم. همه ی بارهایم را به خدا می سپارم تا همه ی مسائل را با شادمانی حل کند و همه چیز را شفا بخشد. حقیقت دولت بخش، آزادم کرده است تا همه ی موهبتهای عالی خود را به دست آورم و این موهبتهای بی همتا را با دیگران تقسیم کنم!»

نخستین بار که این کلمات را خواندم، فهمیدم که نسبت به رییس پیشین شوهرم سرشار از نفرت و انزجار بودم و چون نتوانسته بود درست و منصفانه داوری کند، نتوانسته بودم او را ببخشم. هر روز بارها و بارها این عبارتها را در دفترم می نوشتم. به راستی که این کار، بخشایش و عفو کامل را بسار آسان کرد.

چند روز نگذشته بود که نه تنها عفونت بچه ها و خودم ناپدید شد. ناراحتی پوستی مادرم نیز شفا یافت. وانگهی، ثروت و توانگری نیز به ما روی آورد! هر چند تا خرخره در قرض فرو رفته بودیم. با عوض کردن ذهنیات و اندیشه همامان، از منابعی نامنتظر، پول به سوی ما سرازیر شد. مالیاتی که پرداخته بودیم، به ما برگردانده شد. پدر و مادرم داوطلب شدند که اجاره خانه ما را بپردازند. صاحب خانه نیز گفت که کوچکترین شتابی برای وصول اجاره بها ندارد. پس از دو ماه بیکاری، شوهرم مسوول مدیریت یک گردشگاه بزرگ و زیبای اسکی شد؛ یعنی عهده دار شغلی که به همه ی زیر و بم آن آشنایی کامل داشت. اکنون بخشی از این تاسیسات هنوز در حال ساختمان است و تکمیل نشده است.

ادامه دارد.

طبق قرار داد، یه ما قول داده اند که برایمان آپارتمانی می سازند که از هر جهت، حتی از نظ تزئینات و مبلمان نیز دقیقاً به دلخواه خودمان خواهد بود».

اگر از نفرت و انزجار نسبت به شخص یا وضعیتی دست برداریم، همچنان با اتصال کیهانی در بند آن شخص یا آن وضع می مانیم. عفو و بخشایش، تنها راه از میان برداشتن آن حلقه ی اتصال و آزاد شدن است.

وقتی دیگران آزارتان می دهند یا نومیدتان می کنند معانیش چیست؟ چون دیگران نیز فرزندان پروردگارند، نمی توانند موجب شکست، یاس تحقیر، یا شرمندگی ما بشوند. شاید هنگامی که از سر راهمان می گذشتند لغزیده باشند. اما آنها نیز فرزندان خدا هستند، فرزندان که موقتاً راه خود را گم کرده اند. به این دلیل سر راه ما قرار گرفتند که به دعای خیر ما نیاز داشتند. ناخواگاه به ما می نگریستند تا

تعادل و و توازن خویش را بازیابند. آنها هر کاری که بکنند یا نکنند، وجودشان مانع از پیشرفت و کامیابی ما نمی شود. آنها موهبت ما را از دست ما نمی گیرند، زیرا قادر به این کار نیستند. حتی اگر چنین به نظر برسد که اندک مدتی آزارمان داده اند، بنا به مشیت الهی بر سر راهمان قرار گرفته اند.

دلیل این که گاه مردم ما را می آزارند این است که روح آنها توجه الهی و دعای خیر ما را می جوید. اگر برای آنها برکت و آمرزش بطلبیم، دیگر آزارمان نمی دهند. از زندگیمان بیرون می روند و خیر و صلاحشان را جایی دیگر می یابند. پرستاری در این کلمات، حقیقت و آسایشی عظیم یافت. او در یک تصادف رانندگی، توسط مردی مست و دائم الخمر به سختی مجروح شده بود. وقتی بهبود یافت و سرکارش بازگشت، بارها آن مرد را به همان بیمارستانی آوردند که او در آنجا کار می کرد. همواره نیز مست لایعقل بود. پرستار نپذیرفت که از او مراقبت کند. پزشک آن مرد نیز قول داده بود که این بیمار را به او نسپارد. یک روز که دیگر بار این مرد به آن بیمارستان آورده شد، با کمبود پرستار مواجه بودند؛ و در بخش او، جز خودش پرستار دیگری نبود. وقتی چراغ اتاق را روشن کرد و آن مرد را روی تخت دید، چون چاره ای نبود، خودش سینی داروهای او را به دست گرفت و به بالینش آورد. مرد بی درنگ او را شناخت و گفت پس از تصادف، تمام مدت نگران وضع مالی او بوده است چون شنیده بود که او بیوه زن و عهده دار مخارج چند فرزند است.

صبح نیز چند بار بالای سرش رفت و برایش دارو برد. هر بار که به بالینش می رفت، مرد از او طلب عفو و بخشایش می کرد. و پرستار به او اطمینان خاطر می داد که او را بخشیده است. شگفت اینجاست که پس از گفتگو با پرستار، دیگر به مشروب لب نزد. او نیز دیگر نشنید که آن مرد به بیمارستان آمده باشد. از این رو دریافت که مرد، تنها تبرک و بخشایش او را می خواست. و چون این بخشایش را به دست آورد، برای ابد از زندگیش بیرون رفت.

اگر نمی دانید کی یا چه را باید ببخشایید، هر گاه به نظرتان می رسد که برکت یا موهبت شما به سراغتان نمی آید و از شما مضایقه می شود، از خدا بخواهید که بر شما آشکار کند که چه یا کی را باید ببخشایید؟ شاید از کشف این که قفل یا گره کار کجا بوده است به شگفت آید!

زنی در پستانش متوجه غده یی گلوله مانند شده و سخت به وحشت افتاده بود. منتها به جای این که سراسیمه درباره اش با این و آن صحبت کند، تصمیم گرفت که بنشیند و ذهناً این وضعیت را تجزیه و تحلیل کند و به یمن دعا هدایت بطلبد و مدد بجوید.

دریافت که وضعیتی سخت در تن، نشانه ی وضعیتی سخت در ذهن است. اندیشه های سخت و ناشی از نفرت و انزجار و سرزنش و ملامت و عدم عفو و بخشایش. پس دست به دعا برداشت که:

«ای خرد الهی، چه کس یا چه چیز را باید ببخشایم؟»

چون بی درنگ پاسخ نیامد، هر روز ساعتها در سکوت نشست و در حال مراقبه و مکاشفه و دعا پرسید:

«ای خرد الهی، چه کس و چه چیز را باید ببخشایم؟ کدام گرایشهای سخت را باید از خود جدا کنم و دور بریزم؟ چه چیز را باید رها کنم و از کدام شخص باید دست بردارم تا مورد عفو و مرحمت تو قرار گیرم و این وضع بر من بخشوده شود؟»

یک روز که در سکوت نشسته و در حال مراقبه و مکاشفه بود پی برد که به زنی می اندیشید که پنج سال پیش با شوهرش رابطه داشت. آن موقع، او در برابر این رابطه مقاومت نکرده بود و این رابطه نیز تمام شده بود و اکنون بیش از هر وقت دیگر در کنار شوهرش احساس خوشبختی می کرد. در خلال این سکوتها و دعاها و مراقبه های منظم دریافت که همچنان نسبت به شوهرش و آن زن، اندیشه هایی سخت را در سر نگاه داشته است و آنها را مسوول فشارها و تجربه های دردناک آن دوران می داند.

پس در دعاهای خود، برای آن زن برکت و سلامت و سعادت طلبید و او را رها کرد و در دل به او گفت:

«من آزادانه تو را عفو می کنم و می گذارم به راه خود بروی و دست از سرت برمی دارم. یقین دارم هر جا که هستی خوشبختی و به هر کجا که بروی، عالیتترین عطایا و موهبتها را می ستانی.»

در دل به شوهرش نیز گفت:

«من آزادانه تو را می بخشم و هر داوری نادرست درباره ی تو را رها می کنم. تو همسری عالی و وفاداری و زندگی زناشویی ما شیرین و بی همتاست. حاصل آن تجربه نیز تنها نیکی بوده است.»

او ساعات معینی را به دعا و مراقبه اختصاص داده بود، و چند هفته در این ساعات به تکرار این عبارتهای تاکیدی ادامه داد. یک روز نیز دریافت که غده گلوله مانند پستانش بی آنکه متوجه شده باشد، ناپدید شده است.

چارلز فیلمور می گوید تنها علاج قطعی برای رستاخیز سلامت و ثروت و سعادت، به کار گرفتن قدرت شفابخش محبت، از راه بخشایش و پالایش است. او می گوید مشکل خود را- هر چه که هست- با اندیشه یی از این دست متبرک کنید:

«من اکنون تو را متبرک، اما رها می کنم. عشق الهی، زندگی من را نورانی می سازد و مشکلاتش را بر طرف می کند. با این یقین و این ایمان، خود در آرامش به سر می برم.» هر کس که با عشق الهی متحد شود، اندکی از بهشت را در زمین می آفریند.»

بانویی که معلم مدرسه است از اکلاهما برایم نوشت:

من از چاپ اول کتاب «از دولت عشق» دو نسخه در خانه داشتم و یکی را به خواهرزاده ام هدیه دادم. اخیراً که به دیدنم آمده بود تمام بعدازظهر را درباره ی کتاب شما صحبت می کرد و درباره ی این که مطالعه ی آن چه انقلاب و تحول و معجزه یی در زندگی او به وجود آورده است. گویا سالها بود او و شوهرش اختلاف داشتند. خواهرزاده ام تصمیم گرفت تمام آن ماه را که همسرش به

مامورین اداری می رفت به تمرینهای کتاب شما و اعمال بخشایش و پالایش بپردازد.

وقتی در پایان آن ماه، شوهرش از ماموریت اداری بازگشت، به کل عوض شده بود. به او گفت چقدر زیبا و دوست داشتنی شده و به شگفت آمد که چگونه توانسته این قدر باریک شود و از وزن خود بکاهد. به او گفت چه آرام به و آسوده به نظر می رسد. خلاصه این گرایشهای مثبت و مطلوب او بیشتر به یک معجزه شباهت داشت.

فصل چهارم

قدرت رستاخیز بخش عشق

واژه ی رستاخیز به معنای بازگشت، و دیگر بار زنده شدن است. رستاخیز عیسی مسیح به این دلیل صورت گرفت که فطرت الهی کل بشریت را دیگر بار متجلی ساخت.

انسان دارای فطرت الهی، و به سیمای پروردگار آفریده شده است. اما آدمی با رو کردن به اعتقاد به شر، فطرت الهی خویش را در راه نادرست به کار برد و از این رو، الوهیت خود، و شیوه ی کاربرد آن را فراموش کرد. بعضی از شخصیت های بزرگ «عهد عتیق» کوشیدند الوهیت آدمی را به خاطر او آورند. مثلاً داود در مزمور هشتم گفت: «او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی. و تاج و جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. و در مزمور هشتاد و دوم می گوید: «من گفتم که شما خدایانید. و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی». و ایوب «دریافت» لیکن در انسان روحی هست

انسان معنوی همواره تاج جلال و اکرام بر سر داشته است، هر چند آدمی سده های بسیار، روئیت الوهیت شکوهمندش را از دست داد. برای بینش مجدد این الوهیت شکوهمند، و برای رستاخیز و بازگشت آن، پدر مهربان ناجی و رهاننده یی فرستاد. تا جمیع انسانها را زنده کند.

شگفت اینجاست که این ناجی و رهاننده در درون خود ما و فطرت خدا گونه ماست. وقتی عیسی مسیح گفت: «ملکوت خدا در میان شماست» به الوهیت انسان اشاره می کرد. آنچه را که الهیات «روح گمشده» می خواند، روحی است که روئیت الوهیت را از دست داده است. هر گاه دیگر بار الوهیت به بینش و کنش آدمی بازگردد، می تواند ما را از میان هر گونه تنگنا و محدودیت برخیزاند و برهاند.

بانویی خانه دار برایم از پنسیلوانیا نوشت

وقتی برای عبادت از دخترم به بیمارستان رفتم یک کتاب «از دولت عشق» توی «جیم بود. دیدم خانمی که در تخت کنار دخترم خوابیده سخت افسرده است، پیشنهاد

کردم کتابم را به او بدهم و او نیز با خوشحالی پذیرفت و بعداً این یادداشت را برایم فرستاد:

نمی دانم با چه زبانی باید برای کتاب «از دولت عشق» از شما تشکر کنم. هر چند «عابد و زاهد نیستم، پس از مطالعه ی آن کتاب، خدا کاملاً زندگیم را عوض کرد. دریافته ام که فطرت الهی دارم، و اگر با اندیشه های آن کتاب روبرو نشده بودم و آنها را به کار نگرفته بودم- امروز هم از نظر جسمی و هم از نظر ذهنی- در وضعی نامطلوب به سر می بردم. حال که اکنون روز به روز حالم بهتر می شود».

یکی از عبارتهایی که همواره در طول سالیان نجاتم داده و از هر گونه تنگنا رها نموده، این بوده است: خدای درونم اکنون مرا از هر گونه محدودیت و تنگنا می رها کند. من رستاخیز و «حیاتم».

پولس رسول در باب هفتم رساله ی اول به قرنثیان، این فطرت الهی را که نسلها در آدمی نهفته مانده است «امید جلال انسان» خواند؛ و به مسیحیان آن دوران، الوهیت آنها را چنین یادآوری کرد: «آیا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید. زیرا که به قیمتی خریده شدید. پس خدا را در بدن خود تمجید نمایید».

چارلز فیلمور می گوید رستاخیز یعنی برخاستن تمامیت انسان: - جان و روان و تن او- به آن جایگاه یا آگاهی که مسیح از حیات و تمامیت داشت. چارلز فیلمور در کتابش «روزه ی راستین» می نویسد:

زمان برای ظهور نژادی نو- برای ظهور انسان معنوی- آماده است. این امر نه به یمن معجزه ی خدا، که به پالایش تدریجی آدمی- از پوست و استخوان به جان جانان- پیش می آید. فاتح راستین هم اکنون خود را آماده می کند تا بتواند یکی از اعضای این نژاد معنوی نو شود.

همان گونه که عیسی مسیح از طریق رستاخیز فطرت معنوی اش، این انسان معنوی را متجلی ساخت؛ ما نیز می توانیم الوهیت درون خود و دیگران را برخیزانیم و زنده کنیم. با این کار، جزیی از نژاد معنوی می شویم که برمی خیزد و از تجربه های منفی زندگی فرا می رود.

خود را در راهی بزرگ و شکوهمند ببینید تا چیزهای کوچک زندگی اهمیت خود را از دست بدهند. همه چیز را از دیدگاهی عظیم بنگرید. به جای این که خود را یک انسان ببینید، به سیمای موجودی الهی به خویشتن نگاه کنید. تنها تفاوت میان خدایان و آدمیان، ادراک آنهاست. اما انسان قدرت ادراک و قدردانی- از همه ی «آنچه که با خدا میسر می داند- را دارد».

می توانید با تحسین و تمجید، خودتان و دیگران را ببینید که به سیمای موجوداتی الهی، عملاً در راهی بزرگ گام برمی دارید. تحسین و تمجید یکی از نیرومندترین صورتهای عشق و محبت است. تمجید و تحسین، بر موهبتها می افزاید. تحسین و تمجید، قدرت رستاخیز بخش شماسست، زیرا نیکویی های شما و دیگران را عیان و

زنده می کند. الا ویلرویل کاکس والاترین صورت تحسین و تمجید را در شعرش بیان می کند، هنگامی که می گوید
بدان که بزرگی»

«...و بزرگی تو از خداست

واژه ی تمجید و تحسین یعنی ابراز تایید و تجلیل و ستایش از موهبتها و نیکویی ها. همواره می توانید از طریق تحسین و تمجید، نیکی دیگران و موقعیتها را به تجلی و رستاخیز در آورید

اغلب به خود بگویید: «به قدرت خدای درونم، زندگیم می تواند به همان شگفتی و زیبایی که می خواهم باشد!» مهم نیست که در این لحظه به نظرتان حقیقی می آید یا نه؛ در هر حال، خود را شکوهمند و سرشار از شوکت و جلال و عظمت و قدرت ببینید. ببینید که موجودی محبوب و دوست داشتنی و سالم و کاردان و لایق هستید. دنیا را به صورت مکانی بسیار زیبا برای شادمانه زیستن، شادمانه کار کردن، و شادمانه بالیدن ببینید: بهترین جا برای رشد و شادی و تفریح و لذت و بازی! مکرر درباره ی دیگران، مخصوصاً کسانی که آزارتان می دهند به تاکید بگویید: «به قدرت خوایی که در توست، زندگیت می تواند به همان شگفتی و زیبایی که می خواهی باشد!» حتماً به شگفت خواهید آمد که چگونه این شیوه ی تفکر ساده و شادی انگیز می تواند موهبتهایتان را زنده و عیان کند و به شما بازگرداند. همچنین درباره ی هر وضعیتی که شما را می آزارد، بارها تکرار کنید: «من این وضعیت را عالی و نیکو می خوانم

رییس شرکتی را می شناختم که هیچ کس دوست نداشت برایش کار کند. او مردی موقر و جدی و بی صبر و پر توقع بود که زود از کوره در می رفت. کتابداری که سالها برایش کار کرده بود مجبور شد به علت بیماری، از کار استعفا بدهد. چون هیچ کس حاضر نبود کار کتابدار را بپذیرد، همه در شگفت بودند که رییس شرکت چه خواهد کرد.

کتابداری از شهری دیگر آمد و این شغل را پذیرفت. این کارمند خانمی بسیار شاد و خندان و جذاب و نقطه ی مقابل کتابدار عیوس و جدی و کسالت آور و غرغروی بود که پیش از این برای رییس شرکت کار می کرد. کاملاً آشکار بود که می خواست ساعات کارش را با خوشی و آسودگی بگذراند. از این رو، این وضع را عالی و نیکو می خواند.

هر روز برای رفاه بیشتر رییس اش نقشه یی می کشید. صبح زود سر کار می آمد و دفتر رییس را منظم و مرتب می کرد و از باغچه ی خانه اش گلهای تازه می چید و در گلدان روی میز تحریر رییس می گذاشت. پیش از انجام هر کار، نظر او را می پرسید تا همه چیز به دلخواه او صورت گیرد. از جنبه های مثبت کار رییس اش یا همسر و سایر اعضای خانواده او تحسین و تمجید می کرد. می کوشید تا حد امکان همه چیز را دلبپذیر سازد و با این کار، به تدریج رییس را به فردی آرام و آرامش بخش و شاد بدل کرد.

رییس پس از سالها، برای نخستین بار از صمیم دل لبخند می زد. اطرافیان او از

این که می دیدند چنین خوشبخت و آرام و آسوده شده است، به وجد آمدند. او نیز در کیسه را شل کرد و به کارمند جدیدش اضافه حقوقی در خور توجه داد. در مدتی کوتاه حقوق ماهیانه این کارمند چند برابر کتابدار قبلی شد که سالها برایش کار کرده بود. این وضع رضایت بخش به همین شکل ادامه داشت تا این که شوهر این خانم به شهری دیگر منتقل شد و او نیز ناگزیر شد که کارش را ترک کند تا همراه همسرش به شهر دیگر برود. روز آخر، رییس آهسته می گریست و به افتخار او .. میهمانی ناهاری ترتیب داد و چکی به مبلغی هنگفت نیز توی دستش گذاشت کتابدار بعدی، از این شیوه که مردمان و اوضاع و شرایط را نیکو بخواند و از این طریق، نیکی را در آنها بر خیزاند و بیدار کند، بی خبر بود و از قدرت جادویی تحسین و تمجید و تایید، هیچ نمی دانست. نتیجه اش این شد که رییس دیگر بار به قالب پیشین خود بازگشت و جدی و عبوس و صاحب همان لقبی شد که سالها روی او مانده بود: مردی که هیچ کس نمی خواست برای او کار کند.

هر گاه زیبایی زندگی و شگفتیهای دلپذیر طبیعت را پیرامون خود می بینید، به وجد در آید و از طریق تمجید و تحسین، قدرت عشق و محبت را بر خیزانید و زنده کنید. دیگران را تایید کنید و اوضاع و شرایط را علی رغم ظاهر مخالف آنها نیکو و عالی بخوانید و سیمای خودتان و جهان را بستانید. با این کار، جزیی از قدرت رستاخیز بخش عشق می شوید که با اقتداری هر چه تمامتر در یکایک ذرات کائنات سرگرم کار است.

می توانید با آفرینش هر چه بیشتر زیبایی، سیمای خودتان و جهان را بستانید. از ستاره یی مشهور پرسیدند که چگونه با وجود این که سنش از هفتاد گذشته، توانسته این قدر جوان بماند. دلیل او برای جوان ماندن این بود که همواره به زیبایی نگریسته، زیبایی را تحسین کرده، و به زیبایی اندیشیده است.

اگر هم اکنون در هر جا که هستید بکوشید تا حد امکان بر زیبایی پیرامونتان بیفزایید، در جهانتان صاحب زیبایی بیشتری خواهید شد. با این کار، زیبایی های زندگیتان به صورتی تصاعدی افزایش خواهد یافت. هر چه بیشتر به زیبایی بیندیشید و با زیبایی به سر برید، و با تمام توانایی خود بکوشید که بر زیبایی این دنیا بیفزایید، بر میزان کامیابی و توانگری شما افزوده خواهد شد.

یک بار خود را در موقعیتی یافتم که هیچ چیز زیبایی در آن نمی دیدیم. مخصوصاً یکی از اتاقها سخت مایوس کننده بود. اتاقی انباشته از مبلمان و اثاثیه یی کهنه و پوسیده و فرسوده. دوستی که قدرت رستاخیز بخش زیبایی را می شناخت همراه بود. او نیز به این اتاق در هم و برهم نگاهی انداخت. آنقدر بد منظره بود که نمی دانستم چگونه باید از این اتاق استفاده کنیم. سرانجام تصمیم گرفتیم خودمان را از شر مبلمان و اثاثیه و پرده ها و فرشهای کهنه ی آن خلاص کنیم و با این کار، خلاء پدید آوریم.

تقریباً به محض این که اتاق خالی شد، اندیشه هایی نو برای تزیین مجدد آن به سرمان آمد توانستیم چیزی پیدا کنیم که با اندیشه یی که در سر داشتیم جور بود. آن

را خریدیم و وسط اتاق خالی گذاشتیم. گویی آن شیئی، خاصیت مغناطیسی داشت. زیرا به سرعت، همه ی اشیاء زیبای دیگر را به صورت هدیه به سوی خود کشید. پول نیز برای خرید اشیاء گران قیمت تر از راه رسید، و محیطی ظریف و رویایی آفریده شد. گویی همه چیز و همه کس مشتاقانه می خواست بر زیبایی آن اتاق بیفزاید. چندی نگذشت که آن اتاق به زیباترین اتاق آن عمارت بدل شد. مردم به تماشای این اتاق می آمدند. تا از زیبایی آن سیراب شوند. می گفتند این اتاق به آنها احساس آرامش و آسایش و سکوتی دلپذیر می بخشد. بسیار زود، رایحه ی دل انگیز زیبایی آن به تمام ساختمان سرایت کرد و در دیگر اتاقها نیز دگرگونیها و تزئیناتی تازه صورت گرفت.

یک متخصص طراحی داخلی از کالیفرنیا برایم نوشت:
دوستی کتاب «از دولت عشق» را به من قرض داده بود تا بخوانم. مطالعه این کتاب، در یکی از دشوارترین مشکلات شغلی، گره از کارم گشود.
اکنون هر گاه برای افراد یا گروهها درباره ی طراحی داخلی صحبت می کنم، این مطلب را که چگونه شما اتاقی زیبا آفریدید برای آنها می خوانم. حضار همواره از شنیدن این داستان لذت می برند، و لبریز از امید، در اندیشه ی زیباتر کردن جهانشان فرو می روند.

می توانید برای آفریدن گنجی پر از لباسهای زیبا نیز این شیوه را به کار ببرید.
یک چیز بسیار شیک و ظریف و با سلیقه که به راستی دوستش دارید و این احساس را به شما می دهد که شخصی ثروتمند هستید بخرید. اگر این شیئی لباس است، اغلب آن را به تن کنید و در دل خود آن را بستایید. این کار، راه را می گشاید تا سایر لباسهای زیبا را نیز به سوی خود بکشانید و به تصاحب خویشتن در آورید.

با توجه به مدام به یک شیئی زیبا، تصویر ذهنی آن را می آفرینید، و هر آن تصویر از طریق شما و دیگران، وارد کار و فعالیت می شود تا زیبایی بیشتری برایتان بیافریند. مطلب مهم این است که دست به کاری بزنید که گام آغازین به سوی زیبایی محسوب می شود، حتی اگر گامی کوچک باشد. با این کار، زیبایی، برکت و فزونی می یابد. آنگاه شما قادر می شوید که زیبایی را برخیزانید و زنده کنید و زندگی و جهانتان را بستایید.

زیبایی دارای قدرت شفابخش نیز هست. هنگامی که می کوشید خود را از هر گونه درد برهانید، زمانی است که باید رنگهای روشن و زنده و شاد و درخشان بپوشید. بدن به رنگهای درخشان روشن که نشانه ی حیات و سلامت و طراوت و سرزندگی است، پاسخ مثبت می دهد.

شفا با استفاده از رنگها، علمی کهن است که امروزه دیگر بار در حال اکتشاف است. در معابد شفابخش باستانی مصر و چین و هند، این شیوه را به کار می گرفتند. در بعضی از بیمارستانهای جدید، برای پی بردن به تاثیر رنگها در بهبود بیماران، آزمایشهایی صورت گرفته است. به ویژه بیمارستانهای روانی، رنگ درمانی را بسیار موثر یافته اند.

یک معلم مدرسه، پس از تصادف رانندگی، دچار ناراحتی پوستی کهیر مانند دردناکی شد که درمانهای پزشکی از علاجه عاجز ماند. به او توصیه شد که به شیوه یی شاد و دلپذیر، از این که کاملاً شفا یافته است سپاس بگزارد و زیباترین لباسهایش را بپوشد و هر روز رنگهای روشن و درخشان به تن کند تا شفا یابد. به او گفته شد به جای این که در خانه بماند و خودش و جوشهایش را پنهان کند، مدام به مهمانی و تفریحات بیرون از خانه برود. تجویز مضحکی به نظر می رسید. اما موثر واقع شد.

بانویی که ماهها از دردهای گوناگون رنج می برد دریافت که نه درمانهای پزشکی به دانش می رسد و نه درمانهای ماوراء الطبیعی. تا این که به او توصیه شد که دیگر رنگهای تیره نپوشد. همین که رنگهای روشن و درخشان به تن کرد، گویی جسمش از لباسهای شاد و زیبا مسرور شد و به وجد در آمد و دردهایش نیز ناپدید شد. همچنین جوانتر و شادابتر به نظر آمد و از نظر ذهنی نیز توانست شفای کامل را بپذیرد. تکرار این عبارت تاکیدی در چنین مواردی بسیار موثر است: «در معبد تن خود روغن عشق می ریزم و به آن جامه ی تمجید و تحسین می پوشانم». راه دیگر تجلیل از الوهیت خویشتن و به تجلی درآوردن موهبتها، شادمانی است. اماکورتیس ها پکینز قدرت شفابخش شادمانی را چنین توصیف کرده است: «بهجت و سرور، مغناطیسی است که همه ی موهبتهای عالم را و می دارد تا به سوی شما بشتابند. افسردگی و اضطراب نیز مغناطیسی است تا تمام مشکلات به سوی شما پرواز کنند. برای پیروزی در حیطه ی ماوراء الطبیعه، و برای کامیابی از عالیتترین ثمره ی مار خود، باید در وجد و سرخوشی و رفعت باشید». زنی پس از تجربه ی مصیبتی بزرگ، تسلیم اندوه و افسردگی. بی خوابی شده بود. سرانجام پزشک به او هشدار داد که باید بر افسردگی خود غلبه کند، اگر نه سلامتتش را از دست خواهد داد. پزشکی به او گفت که راه غلبه بر افسردگی این است که خواه خوشش بیاید و خواه نه، دست کم روزی سه بار باید به صدای بلند بخندد.

هر چند توصیه پزشک به نظرش مضحک می آمد، روزی سه بار به اتاقش می رفت و خواه موضوعی برای خندیدن پیدا می کرد و خواه نه، به زور می خندید. چندی نگذشت که سلامتتش را بازیافت و زندگی غم انگیزش رنگی شادمانه گرفت. چارلز فیلمور می گوید: «همه ی نظامهای شفا دریافته اند که شادمانی موثرترین عامل برای شفا و درمان بیماران است؛ و بی تردید میان شادی و تندرستی رابطه یی نزدیک وجود دارد».

رییس شرکتی ناگهان دچار سوء هاضمه یی شدید و دردناک شد. می خواست ببیند آیا شادی درمانش می کند یا نه. در یک سخنرانی شنیده بود که اگر بتواند به مدت پنج دقیقه بی وقفه لبخند بزند، می تواند هر دردی را درمان کند. به سوی آینه رفت و لبخند زنان آنجا ایستاد و با ساعتش وقت گرفت تا مطمئن شود که پنج دقیقه لبخند زده است. در آخر پنج دقیقه، آنقدر از این شیوه لذت برد و به وجد در آمد که قاه قاه به خنده افتاد. ناگهان درد شدید پنج دقیقه پیش خود را به یاد آورد. اما از درد

خبری نبود.

تفریح و شادی و خنده، ارزانتترین و بهترین داروی این دنیا است. هر روز مقدار زیادی از این دارو را مصرف کنید. این دارو نه تنها شما را از داروهای گران قیمت نجات می دهد، سالمتر و خوشحالتترتان نیز می کند. اگر کسی از قدرت شفا دهنده و رستاخیز بخش شادمانی و گرایشهای ذهنی دلپذیر بی خبر است، اطرافیان و نزدیکانش می توانند نسبت به زندگی و امور و گرایش سرشار از خوشی داشته باشند و از این راه به او کمک کنند. به یک گوینده ی رادیویی بسیار محبوب گفته شد که سرطان دارد. وقتی پزشکها به همسرش گفتند که شوهرش سرطان دارد، پاسخ داد: «دیگر این حرف را جلو من تکرار نکنید. من این تشخیص را قبول ندارم. او هنوز صاحب هزاران چیز است که به جهان ببخشد. من ایمان دارم که شوهرم شفا خواهد یافت.» و به این گرایش دلنشین و لبریز از ایمان ادامه داد.

این مرد نه تنها سرطان داشت، معتاد به الکل نیز بود. پیش از این، هر گاه دوستان و خویشاوندان کوشیده بودند به زن و دلداری و تسلای خاطر بدهند، او همدردی آنها را نپذیرفته و گفته بود: «شوهر من دوست داشتنی تر از آن است که به الکل معتاد شود. او مشروب را ترک خواهد کرد».

وقتی شوهرش از بیمارستان به خانه بازگشت، بیماریش علاج ناپذیر تشخیص داده شده بود. آنها به یک گروه دعا پیوستند که به شفای معنوی اعتقاد داشت. بسیاری از دوستداران و شنوندگان برنامه های رادیویی او نیز برای شفای او سرگرم دعا شدند. از طریق دعای مداوم، هم از سرطان شفا یافت و نیز میل به نوشیدن مشروب را از دست داد.

یک گوینده ی مشهور تلویزیون که اخیراً به علت سرطان تحت عمل جراحی قرار گرفته بود، درباره ی شفای این گوینده ی رادیو شنید. به او نامه نوشت و راز شفایش را پرسید. گوینده در پاسخ نوشت: «اولاً هیچ تشخیصی را نپذیر، مگر این که به تو گفته باشند که شفا خواهی یافت. بجز این هیچ تشخیص دیگری را قبول نکن. ثانیاً هر روز دعا کن و از خدا بپرس که به راستی در زندگی چه باید بکنی و به کدام کار باید شادمانه سرگرم باشی؟»

این رویدادها چند سال پیش رخ داد و اکنون هم این گوینده را دیو و هم این گوینده تلویزیون با موفقیت هر چه تمامتر به کار خود سرگرمند. لاول فیلمور قدرت رستاخیز بخش کلام شادی انگیز را چنین توصیف کرده است: «هر گاه کلام نیکو بر زبان آید، برایمان نیکبختی و توانگری به ارمغان می آورد. حال آن که کلام ناشی از خشم، به معده و دستگاه هاضمه و سایر اندامهای تن صدمه می زند. هنگامی که به دیگری نیش زبان می زنید، به خودتان بیشتر از شخص مقابل آسیب می رسانید. در کلمات انتقاد آمیز که با پلیدی در ارتباط است، کدام خوراک را می توان یافت؟ به کار بردن واژه هایی که چون ضربه ی شلاق درد می آفریند، نه سبب رشد می شود و نه توانگری. بگذارید گفتارتان لبریز از کلامی باشد که از ویتامینهای سازنده ی جان سرشار است. پس هر گاه حرف

نیکویی برای گفتن دارید، محض خاطر نیکی آن را بر زبان آرید.» همان گونه که طبیعت از راه عیان ساختن زیبایی و شادمانی زنده می شود، شما نیز می توانید از طریق تجلی زیبایی و شادمانی، الوهیت خود را جلوه گر سازید. قدرت رستاخیزبخش عشق را با تکرار این عبارت تاگیدی، در خود زنده کنید: «به قدرت خدای درونم، زندگیم می تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می خواهم! در معبد تنم روغن عشق می ریزم و به آن جامه ی یتمجید و تحسین می پوشانم. دیگران را نیز نیکو می خوانم و به تاکید درباره ی آنها می گویم: به قدرت خدای درونت، زندگیت می تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می خواهی! و این را محض خاطر نیکی می گویم. و سپاس می گزارم که همه ی ما بزرگیم، و عظمت ما از الوهیت است!»

فصل پنجم

شیوه ی ویژه ی عشق

بخش اول

یکی از تعالیم اساسی حقیقت این است که محیط و اوضاع و شرایطی که تجربه می کنیم، نخست به صورت آرمان و اندیشه، در ذهن هشیار یا نیمه هشیار ما وجود داشته است. یکی از عظیمترین اسرار عشق و محبت این است که بیاموزیم چگونه آرمانها و اندیشه های ناهماهنگ را از آگاهی خود بزداییم. زیرا این پالایش، تجربه ها و روابط ناهماهنگ را از زندگیمان می زداید.

اگر طرز تفکر و اندیشه های درست را برگزینید، با شیوه ی رفتار اطرافیانان درست خواهد شد، یا در کمال هماهنگی از زندگیتان بیرون خواهند رفت. اما مسلماً در آرامش و هماهنگی استقرار خواهید یافت.

در اینجا می خواهم شیوه یی را به شما بیاموزم که یقیناً به سرعت به اندیشه هایتن نظم الهی می بخشد. این شیوه ی دعای عارفانه می تواند سالها بر عمرتان بیفزاید، زیرا شما را از نگرانیها و برخوردهای غیر لازم می رهاوند. در روابطتان با دیگران نیز می تواند شگفتیها پدید آورد. حتی شاید دشمنان را به دوستان بدل کند. قدر مسلم این که بر سلامت تن و ذهنتان می افزاید، و شما را به سوی توانگری و ثروت سوق می دهد.

این شیوه ی محبت را می توانید به صورت پنهانی، و با استفاده از کلمات به کار گیرید. کلمات راستین چون فرشته ها هستند. کلمات راستین زنده اند و سرشار از نیکی و موهبت. از این رو، نیکی و موهبت به بار می آورند. اما شیوه ی به کار بردن این کلمات برای افرینش ثمرات فرشته آسا این است که باید به شخص مورد نظرتان بیندیشید و به فرشته یا ضمیر برتر (باطن معنوی) او نامه بنویسید.

با نامه نوشتن به فرشته ی شخص مورد نظر، در اندیشه هایی که نسبت به او دارید اعتقاداتی هماهنگ ایجاد می کنید؛ و ذهن نیمه هشیار شما این احساس هماهنگی را به سوی او می تاباند. همچنین ضمیر برتر معنوی او را زنده می کنید و به یادش می آورید.

چون کلام حقیقت به تحریر در آید، برمسند قضاوت آن شخص می نشیند. پس، از موانع عاطفی نظیر غرور و خود پرستی و تکبر و خود فریبی و مشاجرات عقلانی در می گذرد، و در ذات خداگونه ی او نفوذ می کند. اشخاص بسیاری را می شناسم که برای از میان برداشتن موانع، و ایجاد روابطی هماهنگ، به ویژه در رابطه با اشخاصی که کنار آمدن با آنها آسان نبوده است، از این شیوه سود جسته اند. پزشکی جوان اخیراً درباره ی نامه نوشتن به فرشته ی اشخاص شنید. ماهها بود که با پزشکی دیگر اختلافی داشت، و از هر دری که وارد می شد این ناهماهنگی از میان نمی رفت و پزشک دیگر حاضر به آشتی نبود. پزشک جوان شروع کرد به این که هر روز برای فرشته ی او نامه بنویسد و از فرشته اش بخواهد که این سوء تفاهم برطرف شود و دوستی و تفاهم میان آنها برقرار گردد. چندی نگذشت که آن پزشک را در خیابان دید و به گرمی هر چه تمامتر او را به ناهار دعوت کرد. اکنون دیگر بار دوستانی خوب و صمیمی هستند.

دو دختر پس از جدایی پدر و مادرشان، قرار شد که با پدر و نامادری خود زندگی کنند. اما این وضعیت را آکنده از فشار و خصومت و انزجار یافتند. پس گریان و نالان، جریان را به گوش مادرشان که در ایالت دیگری زندگی می کرد رساندند. نخستین واکنش مادر، احساس ناکامی و نومیدی بود. اما ناگهان قدرت معجزه آسای نامه نوشتن به فرشته ی اشخاص را به یاد آورد و در خفا به دخترانش توصیه کرد که به فرشته ی آن زن نامه بنویسند.

دختران نیز شروع کردند به نامه نگاری با فرشته ی خودشان و همچنین با فرشته ی نامادری. خیلی زود همه ی فشارها و انزجارها ناپدید شد و در کمال محبت از یکدیگر پوزش خواستند و با صلح و صفا زندگی آرامی را در پیش گرفتند. من در همه ی سخنرانیهایم بر قدرت این دعای عارفانه که نامه نوشتن به فرشته ی اشخاص است تاکید می کنم. این دعای نهانی می تواند در زندگی خودتان و دیگران معجزه ها و شگفتیهایی عظیم پدید آورد!

من از طریق نوشته های اماکورتیس هاپکینز، با این شیوه ی دعای عارفانه که عملی نیز هست آشنا شدم. او در زمینه ی ماوراء الطبیعه، به «آموزگار آموزگاران» شهرت داشت؛ و این شیوه ی دعا را در کلاسهایی که در شیکاگو و سانفرانسیسکو و سایر شهرها و ایالات برپا می کرد می آموخت. در آغاز این قرن، مدتها پیش از آن که رادیو و تلویزیون و سایر وسایل ارتباط جمعی وجود داشته باشد، پنجاه هزار شاگرد از محضر او فیض می بردند. خانواده ی فیلمور که بنیانگذار نهضت وحدت، نهضت علوم دینی، و نهضت علوم الهی هستند، از شاگردان او بودند، و به شدت تحت تاثیر تعالیم او قرار داشتند، دکتره ب جعفری

نیز که از شاگردان او بود در کتابش تعالیم عرفانی بر این شیوه ی دعا تاکید کرده است.

کتاب مقدس نیز درباره ی بیدار کردن قدرت فرشتگان در وقت نیاز، آیات بسیار دارد. در آیه ی چهل و باب بیست و چهارم سفر پیدایش، ابراهیم وعده داده است: «یهوه که به حضور او سالک بوده ام فرشته خود را با تو خواهد فرستاد و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید.» همه ی ادیان و فرهنگها به آدمی آموخته اند که کلام او قدرت اوست. بسیاری از تعالیم، به قدرت ویژه ی کلمات پی برده اند. چینی ها چنان نسبت به کلام مکتوب توجه ویژه نشان می دادند که می گفتند نباید کاغذی را که چیزی روی آن نوشته شده پاره کرد یا نسبت به آن بی حرمتی روا داشت، حتی اگر آن کاغذ دیگر به درد نخورد. یونانیان مدت ها بر این اعتقاد بودند که کلام داداری قدرتی کیهانی است، و انسان می تواند با کلام هر کار که می خواهد بکند: بنا سازد یا ویران کند.

بازرگانی از آلمان برایم نوشت: از وقتی که در کتاب دولت عشق، این شیوه ی دعا را که نامه نوشتن به فرشته ی اشخاص است آموختم و آن را به کار بستم، در زندگیم معجزه هایی شگفت پدید آمده است.

نخست در درونم دگرگونی پدید آمد، آنگاه این دگرگونیها در اوضاع و شرایط زندگیم پدیدار شدند. من از این شیوه ی دعا بسیار سپاسگزارم، زیرا از سایر راهها دعاهایم مستجاب نمی شد. یک کارشناس از اروپا برایم نوشت:

با این که کارشناس و دارای مهارتی حرفه یی و تخصصی هستم، همواره با بخور و نمیر زندگی می کردم. یک اتاق بیشتر نداشتم. وضع مالی هرگز تعریفی نداشت. تا این که در کتاب از دولت عشق، شیوه ی نامه نوشتن به فرشتگان را آموختم. پس نامه نگاری با فرشته ی ثروت و توانگری خویشتن را آغاز کردم و از او مدد خواستم. در مدتی کمتر از دو سال، از فرسایش به آسایش رسیدم. ناگهان حقوق ماهانه ام دو برابر شد و کارم گسترش یافت و به شیوه یی معجزه آسا، راههای دیگری نیز گشوده شد و بر درآمد افزود. البته هرگز نامه نوشتن به فرشته ثروت و توانگریم را کنار نگذاشتم. پس از سه سال نامه نگاری، چنان از نظر مالی تامین شدم که توانستم خود را بازنشسته کنم!

اکنون به اقصای نقاط دنیا سفر می کنم و به زیارت معابد می روم و به امور خیریه و خدمت به دیگران سرگرمم. و افعلاً فرشته ی ثروت و دولتم نزدیکترین یارم شده است. هنوز نیز به او نامه می نویسم و برای خودم و دیگران، از او مدد می طلبم. من نامه نوشتن به فرشته ی ثروت و توانگری دیگران را نیز بسیار نیرومند یافته ام. همواره به فرشته ی دولت و مکنت دیگران نیز نامه می نویسم و از آنها دعوت می کنم که به یاریشان بشتابند.

بانویی از آریزونا برایم نوشت:

چندی پیش در مقاله یی خواندم بانویی که از شوهرش طلاق گرفته بود تصمیم

گرفت که بچه هایش را از شوهرش بگیرد و از کالیفرنیا به آیداهو نقل مکان کند. شوهرش به او گفت که در این صورت برای بچه ها خرجی نخواهد داد. او نیز شروع کرد به نامه نوشتن برای فرشته ی شوهرش. چندی نگذشت که شوهرش نه تنها پذیرفت که خرجی بچه ها را بدهد، قبول کرد که خودش را نیز از نظر مالی حمایت کند. شوهر سابقم مدتها بود که خرجی بچه ها را نداده بود. پس از خواندن آن مقاله، من هم تصمیم گرفتم که به فرشته ی همسر سابقم نامه بنویسم و از او مدد بخواهم.

پس از دو روز، به او تلفن کردم و پرسیدم چگونه می تواند مرا از مشکلات مالیم برهاند. او نه تنها همه ی خرجهای عقب افتاده را پرداخت، مبلغ قابل توجهی نیز به عنوان هدیه به خودم داد که اصلاً برایم قابل تصور نبود! هرگز رفتارش با من این قدر نرم و ملایم و ملاطفت آمیز نبود. من این معجزه را به این شیوه ی دعای عارفانه و عملی مدیونم که ذهنم را روشن کرد. اکنون برای حل هر مساله، به نامه نوشتن به فرشتگان پناه می برم.

بانویی بازرگان که از کارش راضی نبود، شروع کرد به نامه نوشتن به فرشته ی شغل و به فرشته ی ریس اش. سه روز بعد، رییس اش او را اخراج کرد. بانوی بازرگان این رویداد را به فال نیک گرفت و هفته ی بعد، شغلی بهتر و پردرآمدتر در شهری دیگر پیدا کرد.

یک متصدی معاملات ملکی از نواد برایم نوشت که به محض نامه نگاری به فرشته ی اشخاص، هزاران دلار را که پیش از آن، مردم به او نپرداخته بودند یکجا دریافت کرد.

شخصی از تکراس برایم نوشت:

تازه یک وانت دست اول نو خریده بودم که آن را از گاراژ خانه ام که درش هم قفل بود دزدیدند. من به جای این که ناراحت شوم، شروع کردم به نامه نوشتن به فرشته ی کسی که آن را دزدیده بود و خواستم که آن را پس بدهد. یک گوینده ی مشهور تلویزیون که اخیراً به علت سرطان تحت عمل جراحی قرار گرفته بود، درباره ی شفای این گوینده ی رادیو شنید. به او نامه نوشت و راز شفایش را پرسید. گوینده در پاسخ نوشت: «اولاً هیچ تشخیصی را نپذیر، مگر این که به تو گفته باشند که شفا خواهی یافت. بجز این هیچ تشخیص دیگری را قبول نکن. ثانیاً هر روز دعا کن و از خدا بپرس که به راستی در زندگی چه باید بکنی و به کدام کار باید شادمانه سرگرم باشی؟»

این رویدادها چند سال پیش رخ داد و اکنون هم این گوینده را دیو و هم این گوینده تلویزیون با موفقیت هر چه تمامتر به کار خود سرگرمند.

لاول فیلمور قدرت رستاخیز بخش کلام شادی انگیز را چنین توصیف کرده است: «هر گاه کلام نیکو بر زبان آید، برایمان نیکبختی و توانگری به ارمغان می آورد.

حال آن که کلام ناشی از خشم، به معده و دستگاه هاضمه و سایر اندامهای تن صدمه می زند. هنگامی که به دیگری نیش زبان می زنید، به خودتان بیشتر از شخص مقابل آسیب می رسانید. در کلمات انتقاد آمیز که با پلیدی در ارتباط است،

کدام خوراک را می توان یافت؟ به کار بردن واژه هایی که چون ضربه ی شلاق درد می آفریند، نه سبب رشد می شود و نه توانگری. بگذارید گفتارتان لبریز از کلامی باشد که از ویتامینهای سازنده ی جان سرشار است. پس هر گاه حرف نیکویی برای گفتن دارید، محض خاطر نیکی آن را بر زبان آرید».

همان گونه که طبیعت از راه عیان ساختن زیبایی و شادمانی زنده می شود، شما نیز می توانید از طریق تجلی زیبایی و شادمانی، الوهیت خود را جلوه گر سازید. قدرت رستاخیزبخش عشق را با تکرار این عبارت تاگیدی، در خود زنده کنید:

«به قدرت خدای درونم، زندگیم می تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می خواهم! در معبد تنم روغن عشق می ریزم و به آن جامه ی یتمجید و تحسین می پوشانم. دیگران را نیز نیکو می خوانم و به تاکید درباره ی آنها می گویم: به قدرت خدای درونت، زندگیت می تواند به همان شگفتی و زیبایی باشد که می خواهی! و این را محض خاطر نیکی می گویم. و سپاس می گزارم که همه ی ما بزرگیم، و عظمت ما از الوهیت است»!

فصل ششم

شیوه ی ویژه ی عشق

بخش دوم

در مکاشفه ی یوحنا، توصیه ی او را می خوانیم که به فرشته های هفت کلیسا بنویسد. واژه ی «کلیسا» اغلب مظهر آگاهی معنوی است. هفت کلیسا نماد هفت سنخ از آدمیان است که از طریق نامه نوشتن به فرشته یا ضمیر برتر آنها، بهتری می توان به آنها دست یافت. ظاهراً اینها کسانی هستند که از سایر راهها نمی توان با آنها رابطه برقرار کرد. در مورد این گونه اشخاص، یا باید برایشان دعا کرد، یا به فرشته ی شفا، ثروت و توانگری، عشق و محبت، یا فرشته ی رهایی و آزادی آنها نامه نوشت.

1_ برای ارتباط باسنخ شیفته ی هیجان

«به فرشته ی کلیسا در افس بنویس.» (مکاشفه ی یوحنا- ۲: ۱)

واژه ی «افس» یعنی دلپذیر و خوشایند و جالب توجه. شاید اشخاص جالب و توجهی را بشناسید که به آسانی نمی توان به آنها دست یافت. زندگی برونی آنها سرشار از هیجانها است. آنها انسانهایی هستند عاطفی و فریفته ی سرگرمیها و صاحب سلیقه های نمایشی و افراطی. پولس رسول سه سال در افس به موعظه ی حقیقت پرداخت، زیرا دریافت که دستیابی و یاری به این اشخاص دشوار است. نکته ی مهمی که درباره ی این اشخاص باید به خاطرنگاه داشت این است که آنها آرزویی ژرف برای موهبتهای عظیمتر زندگی دارند. هر چند بیقرار به نظر می رسند، شناخت آنها آسان است: مردمانی خوشایند و دلپذیر که به ظرایف و

زیباییهای زندگی علاقمندند. با نامه نوشتن به فرشته ی آنها، و باین حقیقت درباره ی هستی آنها، به آسانی به ژرفای وجودشان دست می یابند و آنها نیز شادمانه به شما پاسخ مثبت می دهند.

مرد خوبی از این سنخ را می شناختم که موجودی عاطفی و زندگی سرشار از هیجان و دارای تمایلات نمایشی بود. از بابت کاری که برای شرکتش کرده بودم به من مقروض بود. با این که چند ماه گذشته بود، هنوز پولم را نپرداخته بود. از تکرار عبارتهای تاکیدی نیز نتیجه یی نگرفته بودم. سرانجام تکنیک نامه نوشتن به فرشته را به یاد آوردم. با این که شب دیر وقت بود، به فرشته اش نوشتم: (فرض می کنیم اسم او جان براون بوده است). «فرشته ی جان براون: تو را تقدیس می کنم و سپاس می گزارم که به سرعت این مشکل مالی را بر طرف می کنی و فوراً تمام این پول را دریافت می کنم.» (پانزده بار این عبارت را نوشتم. زیرا بسیاری از عارفان بر این عقیده اند که پانزده شماره یی است که اوضاع و شرایط دشوار را از سر راه آدمی برمی دارد).

پس از نوشتن عبارتها، احساس آسودگی کردم و دیگر رنجشی از این اوضاع به دل نداشتم و توانستم دست از آن بشویم و از ذهنم بیرون برانم. دو روز بعد، دوستم تلفن کرد که این چک را با پست برایم فرستاده و روز بعد به دستم خواهد رسید. البته همین طور نیز شد و روز بعد، آن را دریافت کردم.

2_ برای ارتباط با سنخ تلخ و شیرین

«و به فرشته ی کلیسای در اسمرینا بنویس.» (مکاشفه یوحنا- ۲: ۸)
واژه ی اسمیرنا یعنی جسم سیال و ماده ی شناور. افراد این گروه خوش ظاهرند و شیفته ی نمایش و زیبایی و تجملات. پای خود را از گلیم خویش درازتر می کنند و همواره گرفتار مشکلات مالی هستند.
مردی بازرگان با همسرش که از او طلاق گرفته بود، مشکلات مالی فراوان داشت. دل مرد شکسته بود. زیرا هنوز به همسرش عشق می ورزید. کوشیده بود درباره ی آشتی با او صحبت کند. اما همسرش آشفته بود و نمی شد با او به استدلال پرداخت.

در چنین موقعیتی درباره ی این شیوه ی ویژه ی عشق که نامه نوشتن به فرشته بود شنید و مجذوب این آرمان شد. دریافت که همسرش به این سنخ تعلق دارد، زیرا او زنی جذاب و شیفته ی تجملات ظریف و زیبا بود. در واقع، تجمل پرستی همسرش یکی از مشکلات آنها بود. او زنی پرخرج بود و مرد بازرگان از عهده ی مخارج او برنمی آمد.

پس هر شب به فرشته ی همسرش نامه نوشت و از او خواست که به این امر سر و سامان بخشد. مدتها بود از او خبر نداشت. تا این که یک روز همسرش با او تماس گرفت و گریان گفت که جدایی آنها اشتباه محض بوده است. چندی نگذشت که دیگر بار ازدواج کردند. مرد بازرگان می گوید هنوز به فرشته ی همسرش نامه

می نویسد و از این راه، آرامش و هماهنگی زندگیشان را حفظ می کند.

3_ برای ارتباط با سنخ کناره جوی روشنفکر

«و به فرشته ی کلیسای در پرغامس بنویس.» (مکاشفه ی یوحنا- ۲: ۱۲)
واژه ی «پرغامس» یعنی اتحاد نیرومند و پیوند نزدیک. این سنخ شکوهمند معمولاً متعلق به اشراف دولتمند و ثروتمندان یا ادیبان و دانشمندان و هنرمندان و شیفتگان جامعه و سیاستمداران است. زیرا آنها با خانواده یا جامعه یا روابط شغلی خود، اتحادی نیرومند و پیوندی نزدیک دارند. این گونه اشخاص اغلب نسبت به غریبه ها و دوستان جدید و آرمانهای تازه بدگمانند.

مردی جوان عاشق شده بود و می خواست ازدواج کند. اما دختر دلخواهش با خانواده اش اتحادی نیرومند و پیوندی نزدیک داشت. آنها نمی خواستند از نظر عاطفی او را از دست بدهند و از او جدا شوند. این خانواده نسبت به غریبه ها و اشخاص تازه آشنا و کارها و آرمانها و شیوه های جدید، بدگمان بود. در واقع، هر چیز تازه را تهاجمی به زندگیشان می پنداشتند.

مرد جوان دریافت که دستیابی به این دختر، از راههای بشری محال و نومید کننده است؛ و عشق او به تنهایی کاری از پیش نمی برد. اما چون شاگرد حقیقت بود می دانست که تنها راه کنار آمدن با حس تملک شدید با خانواده ی دختر محبت است. در چنین موقعیتی، درباره ی این شیوه ی عشق که نامه نوشتن به فرشته بود شنید. پس به فرشته ی دختر، و همچنین به فرشته ی خانواده اش نامه نوشت و آزادی و رهایی عاطفی او را طلبید و ازدواجی سرشار از خوشبختی و روابط خانوادگی الهی و هماهنگ خواست.

چند ماه به تکنیک نامه نوشتن به فرشته ها ادامه داد. بی آن که دگرگونی محسوسی مشاهده شود. اما ناگهان همه چیز عوض شد. او حضور آزادی ژرفی را احساس کرد که پیش از آن وجود نداشت. پس به خواستگاری رفت و خیلی زود با هم ازدواج کردند. هر چند برای خانواده ی دختر مدتی طول کشید تا خودشان را با وضع جدید وفق بدهند و از نظر عاطفی، او را به عنوان یکی از اعضای خانواده قبول کنند، سرانجام از صمیم قلب او را به خود پذیرفتند.

4_ برای ارتباط با سنخ پرشور و ستیزه جو

«و به فرشته ی کلیسای در طیاتیرا بنویس.» (مکاشفه ی یوحنا- ۲: ۱۸)
واژه ی «طیاتیرا» یعنی سراسیمه و دست پاچه یی که همیشه شتابزده است؛ آتشی مزاج غیور ستیزه جویی که زود از کوره در می رود. افراد این سنخ بیشتر اهل حرف هستند، نه عمل. یعنی قادر نیستند اندیشه ها و آرمانهایی را که در سر دارند به ثمر برسانند. طیاتیرا ها اغلب به ورزشکاران علاقه بسیار دارند. خانمی متوجه شد که مربی باشگاه ورزشی پسرش با نوجوانانی که به آنها ورزش می آموخت، با خشومن رفتار می کرد. هر چند پسرش و دوستان او از رفتار خشن مربی ناراضی بودند، نمی خواستند مادرشان در این مساله دخالت کند. احساس می

کردند که این کار تنها سرزنش و خشونت بیشتتر، به بار می آورد. مادر به بچه ها گفت که به فرشته ی مربی نامه بنویسند و از او بخواهند که رفتار او را نرم و مالاطف آمیز و سرشار از تفاهم کند. البته خودش نیز در پروژه ی نامه نگاری به فرشته ی مربی شرکت کرد.

چندی گذشت و نتیجه ای عاید نشد. اما ناگهان ورق برگشت، چون مربی اعلام کرد که برای احراز شغلی بهتر، این کار را ترک می کند و مربی ورزش دانشکده یی می شود. این شغل جدید هم در آمد بیشتری دارد، هم این مجال را به او می دهد تا فوق لیسانس خود را بگیرد که بزرگترین آرزوی زندگیش بود. آنگاه مادر دریافت که رفتار خشن مربی ناشی از ناکامی و عدم رضایت شغلی او بود. یکی دیگر از نتایج حیرت انگیز این بود که پسر این خانم از این باشگاه ورزشی یک کاپ قهرمانی جایزه گرفت که فرشته یی زینت آن بود!

5_ برای ارتباط با سنخ تن پرست ترسو

«و به فرشته ی کلیسای درسار دس بنویس.» (مکاشفه یوحنا-۳: ۱)
واژه ی «سار دس» یعنی شاهزاده ی قدرت، جنون بزدل، بیمناک، دل نگران، آن کس که همواره از چیزی می هراسد. این گونه اشخاص بنده ی تن خود هستند. همواره از حواله ی بانکی، تصادف، و آنچه می خورند می ترسند. همیشه جویای رفاه و آسایش و تن پروری و چیزهای نرم و راحت و آسان زندگی هستند. گویی هیچ کتاب و درس و سخنرانی و تعلیمی نمی تواند از ترس آنها بکاهد. اما نامه نوشتن به فرشته ی آنها، روح جسور و دلاور و بی باک آنها را برمی خیزاند و «شاهزاده ی قدرت» می شوند.

این گونه اشخاص همواره تغییر عقیده می دهند. گلوی آنها- که مرکز قدرت بدن است- معمولاً ضعیف ترین و آسیب پذیرترین نقطه ی تن آنهاست. وقتی می ترسند دچار گلو درد یا ناراحتیهای حلق می شوند.

چنین شخصی استعدادی عظیم برای قدرتمند شدن دارد. با نامه نوشتن به فرشته اش، مرکز قدرت وجودش را بیدار و زنده می کنید. نامه نوشتن به فرشته، به او بی باکی و ثباتی را می بخشد که آرزومند بیان تجلی آن است.

مردی بازرگان هر چه می کوشید که کاری تجاری را به ثمر برساند موفق نمی شد. مدتها بود که این مار پا در هوا مانده بود. همه ی کسانی که در این کار ذینفع بودند، می خواستند که از این مذاکرات نتیجه بگیرند و کار را فیصله دهند، الا یکی از آقایان که با کلی مردد و دودل بود.

مردی بازرگان درباره ی شیوه ی نامه نوشتن به فرشته شنید. دریافت که این مرد متعلق به سنخ جبون و بیمناک و ترسو و نامطمئن است که مدام تغییر عقیده می دهد. پس به فرشته ی مرد نامه نوشت و خواست که این کار هر چه زودتر به نتیجه یی شایسته و مناسب برسد، تا برای همگان برکت و رضایت آورد.

چند روز بعد، مردی که مدتها آنها را معطل کرده بود گفت: «فردا صبح به دفترم بیا و اسناد را امضا کن!» آنگاه افزود: «به اندازه ی کافی تاخیر شده است و مشتاقم

که این کار هر چه زودتر فیصله یابد».

6_ برای ارتباط با سنخ دوستدار امور خیریه

«و برای فرشته ی کلیسای در فیلا دلفیه بنویس.» (مکاشفه یوحنا- ۷:۳)
واژه ی «فیلا دلفیا» یعنی اخوت عشق و عشق برادرانه و محبت جهانی. این گونه اشخاص بسیار درباره ی برادری انسانها صحبت می کنند. اما محبت از نظر آنها یعنی کار رو نمایش بیرونی، نه اصالت و هوشیاری باطنی و آگاهی ژرف از عشق راستین. اینها شیفته ی انسان نیستند، فریفته ی گردهمایی های سازمانی و شرکت در جلسات و باشگاههای مختلف و سازمانهای اخوت و اماکن مذهبی و جویای گروهها و شهروندانی هستند که در پی عشق جهانی و محبت برادرانه باشند. گاه آنقدر خود را در امور خیریه خفه می کنند که از شدت فرسودگی ناکام می شوند.

هرگاه خود در گروه یا سازمانی یافتند که امور خیریه اش نامتعادل به نظر می رسید و با فهم و شعور باطنی عشق اصیل و راستین همراه نبود، می توانید به فرشته ی آن سازمان نامه بنویسد و....

بخواهید که عشق الهی در اندیشه ها، و همچنین در اعمال اعضای آن گروه زنده و ظاهر شود. با این کار، اشخاصی که با عشق الهی همنا نیستند، به شیوه ی هماهنگ از آن گروه بیرون می روند. آنان نیز که با اهداف گروه هماهنگی کامل دارند پدیدار می شوند و پایدار می مانند. با این کار، آرامش و هماهنگی درون و برون ایجاد و حفظ می شود.

رئیس سازمانی متوجه ناهماهنگی در اداره اش شد. معلوم نبود چه کسی مسوول این بیقراری و گرایشهای منتقدانه ی گروه است. برای برقراری نظم و هماهنگی، راههای متفاوت را آزمود. اما گروه همچنان کناره جو و انتقاد آمیز و ناهماهنگ بجا ماند.

در کمال نومیدی شروع کرد به نامه نوشتن روزانه به فرشته ی سازمان، و از او کمک خواست تا محبت و تفاهم را دیگر بار برقرار کند. آنگاه نوشت: «من این بار به فرشته ی عشق الهی می سپرم. فرشته ی عشق اکنون در این وضعیت، و در دل همه ی کسانی که با این سازمان رابطه دارند ظهور می کند».

چندی نگذشت که چند نفر که داوطلبانه به سازمان خدمت می کردند استعفا دادند و سازمان را ترک کردند. کارکنانی تازه جای آنها را گرفتند که مشتاق بودند به شیوه ی هماهنگ و سرشار از آرامش با سازمان همکاری کنند، و در راه پیشرفت آن بکوشند. با نامه نوشتن به فرشته ی سازمان، آرامش و پیشرفت ایجاد شد.

7_ برای ارتباط با سنخ سرگردان بی ثبات

«و به فرشته ی کلیسای در لاودکیه بنویس.» (مکاشفه ی یوحنا- ۱۴:۳)
واژه ی «لاودکیه» یعنی عدالت و داور. این گونه اشخاص غالباً چهره ی ناعادلانه دارند. بی ثبات و بیقرار و دگرگونی پذیر و آوارگانی جوینده ی عقاید و

اماکن و دیدگاههای سیاسی خود را عوض می کنند. آنها نا آرام و خرده گیرند. معمولاً احساس می کنند که در حق آنها ناروایی شده یا از آنها سوء استفاده کرده اند.

این اشخاص از شغلی به شغلی، از کلیسایی به کلیسایی، از عقیده یی به عقیده یی، و از باشگاهی به باشگاهی رهسپارند. زیرا آرام و قرار ندارند و همواره در حال «الحاق» هستند. اصلاً جایی بند نمی شوند تا بتوانند دریابند آنجا سودی به حالشان دارد یا نه.

وقتی به فرشته ی چنین شخصی نامه می نویسید، به تاکید ندا در دهید که قانون الهی عشق و عدالت، در زندگی و امور او به کاملترین کار خود سرگرم است؛ و او به یمن هدایت الهی، در جای درست خود قرار می گیرد. او از طریق ذهن نیمه هشیارش به بینش عالی و بلندی که برای کمال و ثبات او در نظر دارید، بیشتر و بیشتر پاسخ مثبت می دهد.

شاید وقتی به فرشته ی دیگران نامه می نویسید، احساس کنید که نتیجه ی عایدتان نمی شود. باید صبر کنید، زیرا ناگهان همه چیز عوض می شود. دگرگونیها پدید می آیند، و آنچه که مقدر و پایان نیافتنی به نظر می رسید، به سرعت و آسانی از میان برمی خیزد. اگر چه گاه باید بیش از همه ی اینها صبر نشان داد.

واژه ی فرشته یعنی فرستاده ی خدا. هر گاه دیدید از شکست به شکست رهسپارید، یا هرگاه که وسوسه می شوید خود را به باد انتقاد و ملامت بگیرید، حتماً! به فرشته ی خودتان نامه بنویسید. فرهنگ ماوراء الطبیعی کتاب مقدس می گوید: «کار فرشته ها نگرهانی و هدایت و حمایت از نیروهای طبیعی ذهن و تن است، زیرا آینده ی انسان کامل را در خود نهفته دارد».

اما کورتیس هاپکینز می نویسد:

«فرشته ی حضور او همواره همراه آدمی است. این رهبری والا، میراث هر انسان است و لازم نیست از روزهای پرخطر یا از شرایط پر شر بهراسید، اگر می داند که فرشته ی حضور پیشاپیش او راه می رود و از او دفاع می کند و او را به مقصد می رساند».

به هنگام دشواریها با خود بگویید:

«از هیچ چیز نمی ترسم. فرشته ی نگرهانم پیشاپیش من گام برمی دارد و راهم را هموار و کامیاب می گرداند.» هنگامی که دیگران نیز با مشکل مواجه هستند، همین را برای آنها بگویید.

بانویی بازرگان می بایست برای خرید کالایی به خارج شهر می رفت. در نتیجه می بایست ساعتها در مه و باران در کنار شوهر بیماراش که نمی توانست او را در خانه تنها بگذارد رانندگی کند. دوستی به او گفت: «از چه می ترسی؟ فرشته ی نگرهانت با تو خواهد بود».

پس از بازگشت از سفر به دوستش گفت: «انگار واقعاً فرشته یی همراهان بود. همین که از شهر بیرون رفتیم آسمان صاف و آفتابی شد و باران بند آمد و توانستم به آسانی رانندگی کنم. در سراسر سفر هوای بد ندیدیم. گویی رانندگی من در حال

روحي و بهبود بیماری شوهرم نیز موثر بود. ضمناً پرسودترین سفری بود که پس از مدتها نصیبم شد».

هرگز از فرشته ی خود یا فرشته ی دیگری نخواهید به درخواستهایی توجه کند که موجب آزار یا آسیب کسی می شود. فرشته که ضمیر برتر خود ماست، به چنین تقاضاهایی وقعی نمی نهد و پاسخ مثبت نمی دهد.

وقتی این شیوه ی ویژه ی عشق را به کار می گیرید، مشتاق باشید چیزی بی نهایت عالتر از آنچه می پندارید یا می خواهید به سراغتان بیاید.

زیرا نامه نوشتن به فرشته، راه تجلی همه ی موهبتها را می گشاید. آنگاه و فور نعمت و برکتهای بی کران را به سوی شما فرامی خواند.

برای بیدار کردن این شیوه ی ویژه ی عشق، اغلب به وعده ی این مزمور بپندیشید:

«هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد. و بلایی نزد خیمه ی تو نخواهد رسید. زیرا که حضرت اعلی فرشتگان خود را درباره ی تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند».

(مزمور نود و یکم- ۱۰ و ۱۱)

فصل هشتم

از دولت عشق

باید اعتراف کنم نخستین بار که در کتاب توانگری چارلز فیلمور مطلب زیر را خواندم، به دیده ی شک به آن نگریستم:

«به من بگوئید درباره ی خودتان و همسایه هاتان چه نظری دارید تا دقیقاً به شما بگویم که تندرستی تان در چه حال است و وضع مالی و هماهنگی زندگیتان چگونه است. اگر به انسانها عشق نمی ورزید و اعتماد ندارید، به خدا نیز نمی توانید عشق بورزید یا اعتماد کنید. اندیشه ی عشق و نفرت به طور همزمان نمی تواند در ذهنتان وجود داشته باشد. پس هر گاه به یکی از آنها سرگرم باشید، قطعاً دیگری غایب است. به دیگران اعتماد کنید و اقتدار ناشی از آن عمل را صرف توکل به خدا کنید. این کار سرشار از جادوست: معجزه ها و شگفتیها می آفریند. محبت و اعتماد، نیروهایی پویا و زنده اند».

دل لبریز از محبت مقروض نمی شود. صاحب یک شرکت لوازم منزل در آلاباما برایم تعریف کرد:

یکی از مشتریها که از فروشگاهش ماشین لباسشویی خریده بود، پول ماشین را نمی پرداخت. اداره امور مالی شرکتناچار از او شکایت کرد. او نیز سراسیمه به فروشگاه آمد و به صدای بلند بنای بد دهنی را گذاشت. مردی غول پیکر و هیولایی سنگین وزن بود (البته صاحب فروشگاه مردی کوچک اندام بود). در

تمام مدتی که مشتری فحاشی می کرد، صاحب فروشگاه در کمال آرامش به ادب و خوشرویی، خاموش به او گوش داد. و هر گاه در میان این اتهامات بی وقفه مجالی پیش می آمد می گفت: «اما من شما را دوست دارم!» شاید بیش از پانزده بار این جمله را تکرار کرد. سرانجام مشتری در نهایت انزجار از فروشگاه بیرون رفت. نیمساعت نشده بود که برگشت و از رفتار ناپسندش پوزش طلبید و از او تشکر کرد که با چینی آرامش و لطفی با او رفتار کرده است. آنگاه توضیح داد به علت همین بدخلقی شغل خود را از دست داده است. در واقع، به یکی از همکارانش حمله کرده و او اکنون در بیمارستان بستری است.

آنگاه گفت طرز رفتار صاحب فروشگاه به او نشان داد که چه زود از کوره در می رود. قول داد به محض این که کار تازه یی پیدا کند، پول ماشین لباسشویی را خواهد داد. و همین کار را هم کرد، و مشتری دائمی و پرو پا قرص این فروشگاه شد. اکنون می گوید ابدأ آسان نیست به شخص غضبناکی که فریاد می کشد گفت: «دوستت دارم.» اگر چه ارزش دارد.

وکیلی که کتاب توانگری چالز فیلمور را مطالعه کرده بود برایم تعریف کرد در پایان سال که به حسابرسی دفاترش پرداخت متوجه شد که هنوز دو چک قابل ملاحظه ی خود را دریافت نکرده است. گفته ی آقای فیلمور را به یاد آورد که: «اندیشه ی قرض، بدهکاری می آفریند.» دریافت تا لحظه یی که خودش یا دیگران را مقروض بداند یا خودش بدهکار می شود یا دیگران به او مقروض خواهند بود. پس برای غلبه بر اندیشه های منفی، و همچنین برای بیدار کردن قدرت محبت و اعتماد، در ذهنش برای آن دو مشتری نامه هایی جداگانه نوشت. نام آنها را بر زبان آورد و برایشان برکت و ثروت طلبید و صمیمانه به آنها گفت که هیچ گونه بدهی به او ندارند.

مدت زیادی از این نامه نگاری ذهنی نگذشته بود که هر دو آنها در یک روز با او تماس گرفتند. یکی از آنها که در ایالتی دیگر زندگی می کرد با پست چک او را فرستاد. دیگری نیز حضوراً آن را برایش آورد.

من نیز دیگر در این گفته ی چارلز فیلمور که از دولت عشق می توان هم خود ثروتمند شد و نیز دیگران را به توانگری رساند شک نمی کنم. به حقانیت آن پی برده ام. محبت و اعتماد، پویا و زنده اند و سرشار از قدرتی جادویی که شگفتیهای بسیار می آفریند. آنچه در زیر می خوانید نامه های اشخاصی است که یا در سخنرانیهایم شرکت کرده اند یا کتابم را خوانده اند و این حقیقت را آزموده اند: بانویی از اوهایو برایم نوشت:

«هشت سال می شد که در مدت مرخصی ام به سفر نرفته بودم. تا این که تکرار این عبارت را آغاز کردم که: «عشق الهی هم اکنون ثروت و شوکت می بخشد و به شیوه یی شکوهمند دولتمند می کند.»

چندی نگذشت که دوستی یک بلیط رفت و برگشت فلوریدا به من هدیه کرد. دوستی با من تماس گرفت و گفت برای ماموریتی اداری به فلوریدا می رود، و از من دعوت کرد که همراهش بروم و در این مدت در آن هتل با او هم اتاق باشم. تنها

پولی که من پرداختم برای غذا بود. و این سفر را معجزه ی عشق الهی می دانم.»
بانویی از کالیفرنیا برایم نوشت:

«به محض این که هر روز کلام «عشق الهی» را تکرار کردم، در زندگیم معجزه هایی بسیار پدید آمد. دوستی به من پیشنهاد کرد که در خانه ی او که اتاق اضافی داشت زندگی کنم و اجاره منزل نپردازم. اثاثیه ام را ظرف چهار روز فروختم که خودش معجزه یی دیگر بود. چون در پرداخت هزینه ها شریک شده بودیم، خرج هر دو ما نصف شده بود. فروش اثاثیه سبب شد که دستم باز شود و زندگی آسوده تری پیدا کنم. در آمدی که در حال تعلیق مانده بود به دستم رسید و اکنون پس انداز قابل توجهی نیز دارم. من که از دولت عشق به راستی خیر دیدم!»

بانویی از ماساچوست برایم نوشت:

«برای باز کردن بنگاه معاملات ملکی می بایست در امتحانی بسیار دشوار قبول می شدم. از آنجا که آزمون سختی بود، افرادی معدود می توانستند در آن شرکت کنند. این آزمون مستلزم حفظ کردن پنجاه صفحه از کتاب قانون بود.

من از مطالعه ی کتب درسی لذت نمی بردم و هر بار می خواستم برای امتحان درس بخوانم، نگاهم بر این صفحات می لغزید. چهل سال بود که در هیچ امتحانی شرکت نکرده بودم. آن هم امتحانی که این همه حافظه و دقت بخواهد. یادم افتاد جایی خوانده بودم به هر کار که دست می زنید، با علاقه مندی و شور و شوق انجامش بدهید و عشق و محبت در آن بگذارید. همین کار را کردم و در امتحان قبول شدم!

زن و شوهری از نیویورک برایم نوشتند:

«از روزی که ما کلام «عشق الهی» را تکرار کردیم، چنان مشتریها به فروشگاه مبل فروشی ما سرازیر شدند که مجبور شدیم کارمند تازه یی استخدام کنیم. به راستی که از دولت عشق می توان دولتمند شد!»

بانویی برایم نوشت:

پس از مطالعه ی کتاب از دولت عشق، اغلب کلام «عشق الهی» را تکرار می کنم. با این که از شوهرم جدا شده ام و به تنهایی باید از ترس مخارج فرزندانم برآیم، به یمن عشق الهی همواره توانسته ام مایحتاج زندگی را فراهم آورم و برکت و نعمت نیز همیشه به طرزی معجزه آسا از راه رسیده است.

اما زمانی که یک دلار نیز نداشتم توانستم به یمن عشق الهی، یک اتومبیل چهار هزار دلاری بخرم. مدتها بود که به یک ماشین نیاز داشتم، اما چون شوهر نداشتم تا بتوانم روی درآمد او نیز حساب کنم می ترسیدم ماشین بخرم. پس از مخارجی چون اجاره خانه و غذا و لباس، آنقدر برایم نمی ماند که بتوانم خرج بزرگی بکنم. بجر عشریه ی درآمدم که به طور مرتب اول هر ماه وقف کار خدا می کردم، پس انداز دیگری در این دنیا نداشتم. اما هر بار که یک دهم حقوق ماهانه ام را می پرداختم و می گفتم: «دارم در بانک معنوی خودم پس انداز می کنم!» وقتی دختر دایی ام گفت که می خواهد ماشین نو بخرد، از او خواستم که ماشین قدیمی اش را برای من نگاه دارد. من و بچه ها در منزل شروع کردیم به تکرار روزانه ی این

عبارت که: «عشق الهی هم اکنون پول لازم را به ما می دهد تا بدون هیچ فشار، یک اتومبیل عالی بخریم».

آنوقت توانستم ۵۰۰ دلار از بیمه و ۵۰۰ دلار از یکی از دوستانم وام بگیرم. اما بانک این مبلغ را نمی پذیرفت و می گفت که برای خرید اتومبیل دست دوم باید نصف قیمت آن را پیشاپیش بپردازم. با این که چندین نفر حاضر بودند که پول اتومبیل دختر دایی ام را نقداً بپردازند، او گفت که ماشین را برای من نگاه می دارد.

بچه ها نیز بر این عقیده بودند که: «عشق الهی از این وضعیت حمایت می کند و عالیترین رویداد پیش خواهد آمد.» با این که قدری نومید شده بودم، هنوز می توانستم مساله ام را به دست عشق الهی بسپرم. به محض این که از مساله دست کشیدم، دختر دایی ام ماشین را به من تحویل داد گفت هر وقت که کار وام بانکی ام درست شد می توانم در اقساط ماهانه، پول ماشین را بپردازم. در نتیجه کاملاً به موقع، و برای تعطیلات تابستانی بچه هایم صاحب ماشین بودم.

اما ببینید عشق الهی چگونه به دادم رسید. قرار شد که ماهی ۳۵۰ دلار اضافه حقوق بگیرم. وانگهی ۲۵۰۰ دلار نیز بابت اضافه حقوق ماههای پیش به من پرداختند. در نتیجه توانستم هم پیش قسط، هم قسط ماهانه اتومبیل را بدون هیچ فشار، هم آن گونه که در عبارتهای تاکیدی خود تکرار کرده بودیم بپردازیم. توانگری و ثروتی که به یمن عشق الهی نصیب انسان شود بسیار شادی انگیز است.

بانویی از کالیفرنیا برایم نوشت:

«راست است که گیاهان به عشق الهی پاسخ مثبت می دهند. چند هفته بود که هر بار به سوپرمارکت می رفتم گیاهانی را که در گلدانهایی شبیه کوزه کوچک می فروختند تحسین می کردم. اما وقتی به قیمت آنها نگاه می کردم می دیدم برای بودجه من مناسب نیستند. اما وقتی به خانه برمی گشتم هنوز حواسم پیش گلدانها و گیاهان بود.

شنبه ی گذشته که به خرید رفته بودم، دوباره سراغ گیاهان رفتن و فکر کردم چقدر دلم می خواست من هم یکی از آنها را می خریدم. داشتم برمی گشتم که فروشنده گفت: «ما امروز گلدانهای این ردیف را حراج گذاشته ایم، دانه ای یک دلار.» ایوالله، عشق قیمتها را هم پایین می آورد!

یکی از دوستان قدیمی ام یکریز می گوید: «واقعاً که عشق الهی همه ی نیازهای آدمی را برمی آورد!» من هم می گویم: البته. مخصوصاً به شرطی که مدام به آن توجه کنیم!

بانویی از میشگان برایم نوشت:

ساعت یک بعد از نیمه شب بود. پس از تدریس در کلاسی به خانه باز می گشتم. می بایست ده کیلومتر رانندگی می کردم. کنار جاده پر از برف بود اما متوجه نشدم که جاده یخزده و لغزنده است. ناگهان ماشینم لیز خورد و تا سقف توی توده ی برف فرو رفتم. وقتی از ماشین بیرون آمدم تا زانو در برف بودم.

تاریک بود. شروع کردم به راه رفتن در جاده تا اگر ماشینی دیدم دست تکان بدهم. بین راه تکرار می کردم: «از عشق الهی می خواهم تا هر معجزه یی را که بر این وضعیت صلاح می داند هم اکنون به انجام برساند.» - چند دقیقه که هیچ - چند لحظه نیز نگذشته بود که مردی کامیون سوار از راه رسید و همه ی وسایل مورد نیاز و مهارت لازم برای این کار را نی زداشت. پس از پانزده دقیقه، به سوی خانه ام می راندم. البته در سمت چپ ماشینم اندکی آسیب دیدی.

وقتی ساعت یک بعد از نیمه شب، از عشق الهی معجزه خواستم بی درنگ دست به معجزه زد. به راستی که تجربه یی شکوهمند و شگفت بود. مردی از زندان پنسیلوانیا برایم نوشت:

محکوم به حبس ابد شده بودم. مورد عفو قرار گرفتم و به محکومیت من تخفیف دادند. مسئولین تصمیم گرفتند که پس از پنج سال زندان، به قید کفیل آزاد شوم. از تصمیم آنها نومید شدم اما شهادت خود را از دست ندادم. فکر کردم به رابطه ام با خدا ادامه می دهم و هر کار از دستم برآید برای جبران جنایتی که از آن پشیمانم می کنم. هنوز عبارت «عشق الهی» را تکرار می کنم و هر روز کتاب از دولت عشق شما را می خوانم تا این روزها را پیروزمندانه بگذرانم. بانویی برایم نوشت:

تکرار عبارت «عشق الهی» در زندگیم معجزه هایی بسیار کرده است. هر چند خارجی هستم و تازه مقیم آمریکا شده ام، نه تنها دوستانی بیشمار دارم، یاری دارم که همواره در دعاهایم شرکت می کند. بانویی از ارگان برایم نوشت:

پارسال تصمیم گرفتم ازدواج کنم. پس در فهرست دعایم همه ی صفاتی را که می خواستم شوهر دلخواهم داشته باشد نوشتم. هر روز نیز عبارت «عشق الهی» را تکرار می کردم.

در ماه ژوئن او را دیدیم و در ژانویه ازدواج کردیم. هرگز به این اندازه خوشبخت نبوده ام. او همه ی صفاتی را که در فهرست دعایم گنجانده بودم داراست. هنوز هر روز عبارت «عشق الهی» را تکرار می کنم و هر روز کتاب از دولت عشق شما را می خوانم. امیدوارم کتاب شما به دست همه برسد و همه ی مردم عبارت «عشق الهی» را تکرار کنند.

خانمی از کارولینای شمالی برایم نوشت:

عشق الهی معجزه هایش را به شیوه یی اسرار آمیز به انجام می رساند. من از ازدواج ناموفق خود «دو ثمره ی نیکو» گرفتم. در میان تجربه هایی تحمل ناپذیر و طاقت فرسا «دوموهبت عظیم» نصیبم شد. دو فرزند نازنین و هوشمند که اکنون یکی از آنها به دبیرستان و دیگری به دانشگاه می رود. جالب توجه اینجا است که احساس می کنم سالهای زندگیهای زناشویی ام در رشد معنویم بی تاثیر نبوده است. اکنون باطنی روشن و تمیز و پالایش یافته و ظریف دارم که شاید حاصل همه ی آن رنجا است. خودم نیز در یک گروه بررسی و مطالعات معنوی، فعالانه شرکت دارم و آن را بسیار الهام بخشی یابم.

چندین دهه ی پیش که عالم تجارت را رها کردم و به خدمت کلیسا در آمدم و کشیش شدم، خانمی نازنین که او نیز کشیش بود و با او کار می کردم، از من خواست که در نوشتن پاسخ نامه هایی که روی میزش انباشته بود، به او کمک کنم. وقتی چند تا از نامه هایی را که نوشته بودم خواند، گفت «نامه های بسیار خوبی نوشته ای» اما عزیز دلم اندکی عشق و محبت در آنها بگذار. متوجه شدم که از نظر قانون نامه نگاری، همه ی مقررات را به دقت رعایت کرده بودم. تنها چیزی را که فراموش کرده بودم این بود که در آنها روحیه ی عشق و محبت را زنده کنم. اگر از نظر مالی، خدا و کارهای مربوط به او را در درجه ی اول اهمیت قرار دهید، راه قطعی عظیمترین ثروت و دولت را برگزیده اید. راهی مطمئن که ردخور ندارد. منتها باید عشریه های خود را به طور منظم و پیوسته و مداوم بپردازید. وانگهی یک دهم از درآمدها و سایر دارایی های خود را صرفاً برای انجام وظیفه و رفع مسوولیت نپردازید. حتماً سنجیده و خودآگاهانه، در آن عشق و محبت فراوان بگذارید. بخشش باید سرشار از لطف و مهربانی و شادمانی باشد. اگر نه، آن گونه که باید و شاید اثر نمی کند و ثمرات نیکو به بار نمی آورد.

هر گاه دریابید نخستین یک دهم هر آنچه که در زندگی دریافت می کنید، در هر حال به خدا تعلق دارد؛ و شما تنها کاری که می کنید این است که یک دهم از آنچه را که به شما داده است و می دهد را به او باز می گردانید تا برکت خودتان تقدیس شود و فزونی یابد؛ آنگاه برایتان آسان می شود که بخشش خود را با عشق و محبت تقدیم کنید. «تمامی ده یک زمین، چه از تخم زمین، چه از میوه ی درخت، از آن خداوند است و برای خداوند مقدس خواهد بود» (عهد عتیق، سفر لاویان- ۲۷: ۳۰)

این شناخت سبب می شود که از بخشش و ایثار نهراسید، و سرشار از نفرت و انزجار به این کار مقدس دست نزنید. بر عکس، به هنگام قسمت کردن داراییها یا هدایای خود با دیگری، حتماً در عمل خود عشق الهی و حق شناسی و شکرگزاری از نعمات بی شمار خدا را بگذارید تا بیشتر به دستتان بدهد، و از دست شما خیر و برکت بریزد. «خدا ی خود را به یاد آور زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی». «سفر تثئیه ۸: ۱۸»

واژه ی «عشریه» یعنی یک دهم. از روزگار باستان به رقمده» به صورت رقمی جادویی و نمایانگر فزونی نگریسته اند. همه ی فرهنگها و تمدنهای بزرگ، پرداخت منظم عشریه را قانون توانگری و راز ثروت دانسته اند. احساس کرده اند بابازگرداندن یک دهم از همه ی آنچه را که از آفریدگار خود ستانده اند، با حکمت و دولت کائنات هماهنگ شده اند. پرداخت عشریه به صورت عمل عبادت، و عمل بیدار کردن وفور جهانی و زنده کردن برکتهای بیکران، از زمان انسان بدوی متداول بوده است.

قسمت کردن آنچه دارید با دیگران، آغاز افزایش مالی است. همان گونه که ملاکی در عهد عتیق می گوید:

«تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه ی من خورا باشد. خداوند می گوید مرا این طور امتحان نمایید که آیا روزنهای آسمان را برای شما خواهم

گشاد و چنان برکتی بر شما خواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود». زمان که به پیش می رود عشریه دهنده ی منظم و وفادار- همان گونه که ملاکی وعده داده است- برکت خود را تقدیس شده و فزونی یافته می بینید. به راستی آنان که پیوسته و بی وقفه، و در کمال نظم و ترتیب اندرز او را به کار بسته اند معمولاً شاهد چنان ثروت و دولتی شده اند که خوابش را نیز نمی دیدند. و آنقدر دستشان باز شده است که توانسته اند هر آنقدر که بخواهند ببخشایند و هر چقدر که بخواهند خرج کنند.

از میان همه ی قوانینی جهانی زندگی که در طول این سالها درباره ی شان گفته ام و نوشته ام، گویی قانون عشریه بیش از همه ی قانونها مردم را مجذوب کرده است و به شگفتی درآورده است. شاید به این علت که میراث کهن کامیابی را با خود همراه دارد. نامه هایی که از عشریه دهندگان و ابزار خرسندی آنها دریافت می کنم، بسیار بیشتر از دیگر قوانینی توانگری است!

بی ردخور، همه به این نتیجه رسیده اند که برای رسیدن به آسایش و ثروت باید نخست یک دهم از هر درآمد خود را به خدا و کار او اختصاص بدهند. این تنها راه برای فراخواندن وفور نعمت و رفاه و دولت بیشتر است. آری اگر آدمی از این قانون اطاعت کند، سزاوار عالیترین موهبتهاست.

در پایان باید از خوانندگان نوشته ها و شنوندگان سخنرانیهایم تشکر کنم که همواره با پرداخت عشریه های منظم و حمایت و محبت خود، این مکان را به من دادند که سه کلیسای معنوی مستقل یونیتی چرچ را بنا کنم.

از شما می خواهم حتماً به کلیسای مورد علاقه ی خود، یا به معبد و کانونی که حقیقت یا معنویتی- نظیر آنچه که در این کتاب خواندید- را می آموزند را کمک کنید. نکته ی مهم این است که به فرد یا سازمانی کمک مالی کنید که از او کمک معنوی می گیرید و منشاء حمایت معنوی شماست.

شیوه ی نامه نوشتن به فرشته

شفای عارفانه

1- به فرشته در اینجا نام خودتان را بنویسید.

برای این اوضاع و شرایط یاری می طلبم:

1_

2_

3_

2- به فرشته ی در اینجا نام اشخاص یا سازمانها را بنویسید.

برای این اشخاص یا اوضاع و شرایط یا سازمانها یاری می طلبم:

-1

-2

-3

شیوه ی ویژه یی هست که به شما کمک می کند تا در اندیشه ی خودتان یا دیگر مردمان به درستی کنار بیایید. این فن عارفانه شاید بر سالهای عمرتان بیفزاید، زیرا شما را از نگرانی و اصطکاک بیهوده می رهااند. این شیوه می تواند در روابط شما با دیگران شگفتیها بیافریند. همچنین بر سلامت و ثروت و سعادت شما می افزاید.

قدما معتقد بودند که هر کس فرشته یا ضمیری برتر دارد. همچنین می آموختند هر گاه نتوانستید از راه منطق و استدلال کسشی را قانع کنید، بی درنگ به فرشته اش نامه بنویسید. وقتی به فرشته ی کسی نامه می نویسید، از ویژگیهای انسانی او فرا می روید و به ضمیر معنوی اش دست می یابید و موانعی چون خودبینی و غرور و خودپسندی و فریب و مشاجره و کدورت و احساس حقارت را پشت سر می گذارید و بر ژرفترین مسند قضاوت می نشینید و در فطرت معنوی او نفوذ می کنید. پس بی درنگ سرگرم نامه نگاری با فرشته خودتان و دیگران بشوید و ثمرات نیکو و شگفت آن را درو کنید.

پایان.

با تشکر از بانوی جنوب عزیز برای تایپ کتاب

IRANROMAN.COM